

مقدمه دوم: اقوال علما درباره ولایت فقیه

مقدمه دوم

ولایت فقه در قنای علماء

علمای بسیاری در باره ولایت داشتن فقیه فتوا داده اند

نسبت به حکومت،	اجرای حدود،	اخذ زکات،	قضاوت	حل و فصل خصومات	و مانند اینها
----------------	-------------	-----------	-------	-----------------	---------------

که همه از مناصب حاکم جامعه است

از مجموع کلمات فقها می توان فهمید که اصل ولایت فقیه (به نحو مهمله را ضروری و مسلم و مورد اتفاق می دانسته اند)

بیش از چهل فقیه در بیش از سه هزار مساله فقهی به ولایت فقیه با تعبیر مختلف (حاکم، امام، فقیه، سلطان، ناظر، نائب الغیبه، و والی) اشاره کرده اند که حاصل آنها در دو جلد کتاب به نام فقیهان امامی و عرصه های ولایت فقیه از قرن چهارم تا سیزدهم توسط آقای محمد علی قاسمی و همکاران جمع شده و توسط دانشگاه علوم اسلامی رضوی چاپ شده است

ما به نقل برخی از این اقوال (بسیست و سه قول) اکتفا می کنیم:
ولی به طور کلی می توان گفت:

ولایت فقیه هیچ مخالفی در بین فقهای شیعه ندارد فقط اختلاف در سعه و ضیق آن است.

توضیحات تکمیلی یک: (سابقه تاریخی بحث در نزد قدما)

در قدما روی اقوال چهار نفر خیلی حساب می شود سلار، حلبی، مفید، شیخ طوسی که از هر چهار نفر این بزرگواران عباراتی را نقل می کنیم.

۱) مرحوم حلبی در کافی

ایشان ولایت فقیه را مفصلاً صحبت کرده

و حتی در باره فقهی که می خواهد حاکم باشد شروطی مثل :

اجتهاد، عدالت، فوق عدالت، زهد، مدیر، مدبر، شجاع و سایر شرایط را نقل می کند.

و می فرماید:

حکومتی که پیامبر داشتند و به ائمه علیهم السلام واگذار کرده اند ،

ائمه آن را به مجتهد جامع الشرایط واگذار کرده اند

تا آنجا که می دانیم:

اولین کسی که به طور مفصل در ابره ولایت فقیه صحبت کرده ، مرحوم حلبی در کافی است که صاحب سرائر عبارات مرحوم حلبی را گرفته و شرح داده

(2) و بعد ایشان مرحوم محقق ثانی

در جامع المقاصد بیشتر از دیگران تفصیل داده

(3) تا این که می رسد به صاحب جواهر

ایشان هرکجا زمینه ای پیدا شود مفصل صحبت می کنند و حتی در باب امر بمعروف و نهی از منکر می فرمایند:

«حکومت برای فقیه از مسلمات ، بلکه از ضروریات است و اگر کسی منکر ولایت فقیه باشد اصلاً طعم فقه را نچشیده.»

(4) و بعد از ایشان، مرحوم محقق نراقی

یک باب مستقل از کتاب عوائد را به باب ولایت فقیه اختصاص داده

(5) و سپس مرحوم نایینی

که تنبیه الامه را نوشته اند یعنی ولایت فقیه

(6) تا برسد به حضرت امام قدس سره

که درس ولایت فقیه را در نجف تدریس می کرده ایشان می فرمودند : این حرف من نیست بلکه حرف همه فقها است

به همین دلیل است که می گوییم:

ولایت فقیه در جمهوری اسلامی پیدا نشده

بلکه از بیش از یک هزار سال قبل مرحوم حلبی کتابی درباره اش نوشته تا اکنون

به عنوان نمونه به اقوال حدود بیست نفر از علما اشاره می کنیم تا فی الجمله سابقه بحث ولایت فقیه در فقه معلوم شود.

توضیحات تکمیلی دو: (ولایت فقیه، مخالف قاطع ندارد ولی موافقین قاطع بسیار دارد.)

در میان فقها، چه قدما یا متاخرین یا متاخری المتاخرین مسلم است

که فقیه در زمان عدم دسترسی به معصوم علیه السلام حاکم جامعه اسلامی است

و بسیار کم پیدا می شود که کسی بر عکس این فتوا داده باشد

بله ممکن است بعضی با اشکال و یا نمی دانم و مانند آن از مساله رد شوند

اما کسی را نداریم که با ضرس قاطع فتوی به عدم ولایت فقیه به این معنا داده باشد

اگر هم در کتابی گفته در کتاب دیگر رد کرده یا اگر در زمانی گفته در زمان بعد آن را رد کرده

اما از طرف دیگر زیاد داریم که

مساله را از باب ارسال مسلمات رها کرده و مسلم گرفته باشند

صراحتاً ادعای ضرورت و اجماع و مسلم بودن و ضرورت فقه بودن مساله را کرده اند

برای تقریب به ذهن، از میان انبوه عبارات قدما (تا زمان شیخ طوسی) و متاخرین (تا زمان محقق) و متاخری

المتاخرین (تا زمان جواهر و شیخ) و معاصرین (از شیخ به بعد) حدود بیست نمونه را ذکر می کنیم.

قول اول: مرحوم مفید در مقننه

ایشان اقامه حدود را که از شئون حکومت است بر عهده سلطان اسلام که از طرف خدا منصوب شده یا نمایندگان منصوب از طرف سلطان می دانند و می فرمایند: این امر را به فقهاء شیعه تفویض کرده اند.

المقننة (للشيخ المفيد)؛ ص: ۸۱۰

فأما إقامة الحدود فهو إلى سلطان الإسلام المنصوب من قبل الله تعالى

و هم أئمة الهدى من آل محمد ع و من نصبوه لذلك من الأمراء و الحکام

و قد فوضوا النظر فيه إلى فقهاء شيعتهم

بغدادی، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقننة (للشيخ المفيد)، در يك جلد، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید - رحمة الله عليه، قم - ایران، اول ۱۴۱۳ هـ ق

شکی نیست که اقامه حدود از شئون حاکم جامعه است و برای اجرای آن نیاز به دستگاه حکومتی هست لذا این فتوا، تقریباً نص است در این که همانطور که ائمه علیهم السلام حکومت دارند و می توانند اجرای حدود کنند

فقيه جامع الشرايط هم می تواند که ما اسم آن را می گذاريم ولايت فقيه.

حكايت اجرای حد توسط مرحوم آقا نجفی مسجد شاهی در اصفهان و شكایت ظل السلطان از او نزد ناصر الدين شاه.

ایشان در اصفهان حد جاری می کرد و بابی ها را می کشت و ظل السلطان با همه اقتدارش شكایت او را نزد پدرش ناصر الدين شاه کرد و شاه ایشان را به تهران خواست و حکایات عجیبی از این سفر ایشان به تهران و تحقیر شاه نقل کرده اند.

در ابتدای ورود به قصر: یوزباشی، شاه کجاست

یوزباشی کلمه ترکی است به معنای فرمانده یکصد نفر، تقریباً معادل ستوان در زمان ما هنگام خروج از قصر: به شاه بگوئید: تقی از این تویهای خالی نمی ترسد.

قول دوم: مرحوم شیخ طوسی در نهاییه

ایشان در یک موضع از نهاییه درباره اقامه حدود، حکومت و قضاوت بین مردم صحبت می کنند که اینها از اختیارات سلطان حق یا منصوبین او است و بعد می فرمایند و آنها این امور را در زمان غیبت به فقهاء شیعه تفویض کرده اند

النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى؛ ص: ۳۰۰

ایشان- به این حکم عقلانی - تصریح می کنند که اقامه حدود مخصوص سلطان و منصوبین او است (و البته سلطان حق همان امام است)

فأما إقامة الحدود، فليس يجوز لأحد إقامتها، إلا لسلطان الزمان المنصوب من قبل الله تعالى، أو من نصبه الإمام لإقامتها...

در جای دیگر: قضاوت را هم از مناصب سلطان می دانند و می فرمایند: این حق به فقهاء تفویض شده و أما الحكم بين الناس و القضاء بين المختلفين، فلا يجوز أيضا إلا لمن أذن له سلطان الحق في ذلك. و قد فوضوا ذلك الى فقهاء شيعتهم في حال لا يتمكنون فيه من توليه بنفوسهم.

طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، النهایة في مجرد الفقه و الفتاوى، در يك جلد، دار الكتاب العربي، بیروت - لبنان، دوم، ۱۴۰۰ هـ ق در کتب مرحوم شیخ طوسی از این موارد زیاد پیدا می شود و ما فقط همین یک مورد را نوشتیم

قول سوم: مرحوم سار در مراسم

حمزة بن عبد العزيز ديلمی (سار) شاگرد شیخ طوسی است و در فقه روی حرف او خیلی حساب می شود ایشان در باب مراتب امر به معروف و نهی از منکر می فرمایند: بسته به مقدار امکان تاثیر، مرحله اولش با ید است و اگر ممکن نبود با لسان و اگر ممکن نبود حد اقل با قلب

(و هو يترتب باليد أولاً،	فان لم يمكن فباللسان،	فإن لم يمكن فبالقلب)
--------------------------	-----------------------	-----------------------

سپس می فرمایند:

اگر برای نهی از منکر نیاز به قتل و جرح بود وظیفه سلطان (مراد امام معصوم علیه السلام است) یا ماموران او است و اگر ممکن نبود آنها به فقهاء تفویض کرده اند و بر مردم واجب است فقها را- تا وقتی در مسیر حق مستقیم هستند- در این راه یاری کنند.

المراسم العلوية و الأحكام النبوية، ص: ۲۶۰

فأما القتل و الجراح في الإنكار(نهی از منکر)، فإلى السلطان أو من يأمره السلطان. فان تعذر الأمر لمانع،

فقد فوضوا (عليهم السلام) إلى الفقهاء إقامة الحدود و الأحكام بين الناس

بعد أن لا يتعدوا واجبا و لا يتجاوزوا حدا،
و أمروا عامة الشيعة بمعاونة الفقهاء على ذلك
ما استقاموا على الطريقة و لم يحدوا. (از راه منحرف نشده اند).

قول چهارم: مرحوم ابو الصلاح حلبی در کافی

متوفای ۴۴۷ است شاگرد سه نسل از علما بوده (سید مرتضی و شیخ طوسی و سلار). و کتاب او (کافی) هم اکنون هم چاپ شده و موجود است.
ایشان مراتب چهارگانه ولایت تشریعی را برای فقهاء قائل است
و معتقد به نصب فقیه توسط ائمه به عنوان حاکم جامعه در زمان غیبت است
و می فرماید: هرگاه فقیه، امکان اجرا پیدا کرد باید قبول مسئولیت کند حتی اگر حاکم ظالمی این امکان را به او عرضه کند (در هر حدی که امکان دارد باید قبول مسئولیت کند).

در باب زکات: اگر دسترسی به امام معصوم نبود زکات را باید به فقیر بدهد.

واجب است زکات و فطر و خمس و انفال را به سلطان اسلام بدهدو اگر معذور بود به فقیه مورد اطمینان پرداخت کند

الكافي في الفقه؛ ص: ۱۷۲

يجب على كل من تعين عليه فرض زكاة أو فطرة أو خمس أو أنفال أن يخرج ما وجب عليه من ذلك الى سلطان الإسلام المنصوب من قبله سبحانه، أو الى من ينصبه لقبض ذلك من شيعته ليضعه مواضعه، فان تعذر الأمران فالى الفقيه المأمون،

حلبی، ابو الصلاح، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، در یک جلد، کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین علیه السلام، اصفهان - ایران، اول، ۱۴۰۳ هـ ق

در فصل تنفید احکام: حکومت و اجرای احکام از وظایف فقیه است.

ابتدا می فرمایند: فقیه مامون باید شرایطی داشته باشد.

ایشان ۹ شرط برای فقیه مامون ذکر می کنند و وجه اشتراط هر یک را نیز بیان می کنند.

الكافي في الفقه، ص: ۴۲۲

و هي: [شروط نایب امام]

العلم بالحق في الحكم المردود اليه، (علم به احکام اسلامی - اجتهاد)	و التمكن من إمضائه على وجهه، (قدرت)	و اجتماع العقل و الرأي، (عقل و تدبیر)
و سعة الحلم،(شرح صدر)	و البصيرة بالوضع،(بصیرت)	و ظهور العدالة،(عدالت)
و الورع،(تقوی و ورع)	و التدين بالحكم، (التزام عملی به اسلام)	و القوة على القيام به و وضعه مواضعه.(مدیریت)

سپس می فرمایند: با وجود این شرایط، قبول ولایت واجب است.

اگر این شروط کامل بود فقیه-از نظر شرعی- حق قبول حکومت دارد حتی از طرف سلطان جائز - حتی اگر در ظاهر سلطان ظالمی به او این حکومت را واگذار کند زیرا او در حقیقت نایب ولی امر علیه السلام است و از طرف او منصوب شده- و با وجود امکان قبول ولایت، حق استنکاف ندارد

زیرا این ولایت برای فقیه، مصداق امر به معروف و نهی از منکر است و با عرضه ولایت بر او- حتی از طرف فرد متغلب و سلطان جائز- برای فقیه واجب متعین می شود.

الكافي في الفقه، ص: ۴۲۳

فتمت تكاملت هذه الشروط فقد أذن له في تقلد الحكم و ان كان مقلده ظالما متغلبا،

بر او واجب است ولایت را بپذیرد : و عليه- متى عرض لذلك- أن يتولاه،

چون: امر به معروفی است که شرایطش را پیدا کرده:

لكون هذه الولاية أمرا بمعروف و نهيا عن منكر تعين فرضها بالتعريض للولاية عليه،

و این که در ظاهر از طرف سلطان جور عرض شده مهم نیست

و ان كان في الظاهر من قبل المتغلب،

زیرا : او در حقیقت نایب ولی امر علیه السلام است

فهو نائب عن ولي الأمر عليه السلام في الحكم و مأهول له لثبوت الاذن منه و آبائهم

عليهم السلام لمن كان بصفته في ذلك،

و حق استنکاف ندارد: و لا يحل له القعود عنه.

و تصریح می کنند: اطاعت او بر همه مومنین واجب است

بر مومنین هم واجب است در امور حکومتی به او مراجعه و از او اطاعت و او را در این امر یاری کنند و حق اعراض از او و یا مخالفت با حکم او را ندارند.

و إخوانه في الدين مأمورون بالتحاكم و حمل حقوق الأموال اليه و التمكين من أنفسهم لحد أو تأديب

تعين عليهم، لا يحل لهم الرغبة عنه و لا الخروج عن حكمه

قول پنجم: مرحوم ابن ادریس در سرائر

ایشان هم در فصل تنفیذ احکام و اجرای حدود عباراتی شبیه به مرحوم حلبی دارند و ظاهرا عین عبارات مرحوم حلبی را آورده و مقداری بر او شرح اضافه کرده اند.

ایشان شروط ولی فقیه را بیان می کنند:

- از ص ۵۳۷ جلد ۳ سرائر- شروط ولی فقیه را ذکر میکنند و وجه اشتراط آنها را می گویند

و قبول ولایت را بر فقیه جامع شرایط واجب می شمردند

میفرمایند: با تکمیل این شروط ، او اجازه قبول ولایت و اجرای احکام را دارد حتی اگر از طرف ظالم به او عرضه شود.

السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى؛ ج ۳، ص: ۵۳۸

فتمت تكاملت هذه الشروط، فقد اذن له في تقلد الحكم، و ان كان مقلده ظالما متغلبا.

زیرا: او در حقیقت از طرف امام این ولایت را دارد و با وجود شرایط اجرا، حق نشستن و عدم قبول مسئولیت را ندارد (فلا يحل له القعود عنه)

و حکم به وجوب اطاعت و حرمت مخالف با او می دهند

بر مومنین هم مراجعه به او و اطاعتش لازم است

و إخوانه في الدين مأمورون بالتحاكم، و حمل حقوق الأموال «١» إليه، و التمكن من أنفسهم لحدّ، أو تأديب، تعيّن عليهم، و لا يحلّ لهم الرغبة عنه، و لا الخروج عن حكمه

نه فقيه حق استتكاف از قبول ولایت دارد

... و لا يحلّ له مع الاختيار و حصول الأمن من مضرة أهل الباطل، الامتناع من ذلك،

نه دیگران حق عدول و امتناع از او را دارند

زیرا رد حکم او رد خدا و رسول او و بازگشت به جاهلیت به حساب می آید و مراجعه به غیر او مراجعه به طاغوت است

فمن رغب عنه و لم يقبل حكمه من الفريقين، فعن دين الله رغب، و لحكمه سبحانه ردّ، و لرسول الله صلّى الله عليه و آله خالف، و لحكم الجاهلية ابتغى، و الى الطاغوت تحاكم.

حلی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه

مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۰ هـ ق

نکته:

با این که مرحوم ابن ادریس، **خبر واحد را حجت نمی داند** اما ولایت فقیه نزد ایشان مسلم بوده معلوم می شود نزد ایشان، دلیلش منحصر در مقبوله عمر بن حنظله بنوده

قول ششم: مرحوم محقق در شرایع، معتبر و نافع

ایشان در این سه کتاب، ولایت فقیه را مسلم می دانند

و در موارد متعدد بدون این که درباره اصلش صحبت کنند بر آن احکام بار می کنند شاید دلیل نپرداختن به اصل مساله، این بوده که آن را بحث کلامی و تابع بحث امامت می دانسته اند.

برخی احکامی که ایشان مترتب می کنند مثل :

«حق قضاوت» ،	«حق اقامه حدود» ،	«حق تقسیم سهم امام بین سادات فقیر»
«حق اخذ زکات» ،	«تحقق برائت ذمه بعد اخذ»	«استحباب دعا برای زکات دهنده» ،

حضرت استاد می فرمودند:

«شاید بیش از یکصد مورد مرحوم محقق در شرایع، ولایت فقیه را مسلم دانسته اند و به آثار و لوازمش فتوا داده اند.»

ما بعضی از عبارات محقق را نقل می کنیم:

درباره قضاوت:

منصب قضاء-در غیاب امام- بر عهده فقیه است و مراجعه به غیر او جایز نیست.

در شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۴، ص: ۶۰

«منصب قضاء، انتخابی نیست» بلکه بر عهده امام است

لو استقضى أهل البلد قاضيا لم يثبت ولايته

و با فقدان امام ، قضاوت فقیه جامع شرایط نافذ است

... و مع عدم الإمام ينفذ قضاء الفقيه من فقهاء أهل البيت ع الجامع للصفات المشترطة في

الفتوى

به دلیل روایات نصب فقیه «فانی قد جعلته قاضيا فتحاكموا اليه»

(لقول أبي عبد الله ع: فاجعلوه قاضيا فإني جعلته قاضيا فتحاكموا إليه)

و با وجود فقیه جامع شرایط، مراجعه نکردن به او و رجوع به قضاة جور، خطا است

و لو عدل و الحال هذه إلى قضاة الجور كان مخطئا.

در المختصر النافع في فقه الإمامية، ج ۲، ص: ۲۷۹

بعد از بیان شرایط می فرمایند:

قاضی فقط به اذن امام حق قضاوت دارد

و با انتخابات، کسی حق قضاوت پیدا نمی کند

و اگر امام نبود، فقیه جامع شرایط حق قضاوت دارد

و لا بد من اذن الامام و لا ینعقد بنصب العوام له....و مع عدم الامام ینفذ قضاء الفقیه من فقهاء أهل

البيت علیهم السلام، الجامع للصفات.

تذکر:

تکرار یک فتوا در جمیع کتب، حکایت از اتقان دلیل آن نزد مولف دارد.

وقتی یک فتوا در کتب مختلف یک فقیه مشابه است یعنی دلیل قاطعی بر آن داشته لذا هیچ گاه از آن دست بر نداشته

زیاد است که فقها درباره یک مساله در کتب مختلف خود، فتاوی مختلفی می دهند اما اگر دلیل قاطعی باشد در تمام کتبشان یک فتوا دارند و هیچگاه از آن عدول نمی کنند.

درباره اجرای حدود:

با وجود امام معصوم علیه السلام:

حق اقامه حدود مخصوص امام و منصوبین او است همانطور که حق حکومت مخصوص آنها است

تذکر: در فقه یک بحثی هست که «اقامة الحدود الی من الیه الحكم» و به همین دلیل است که محقق ، برای بیان جواز اجرای حدود توسط فقیه می فرماید: «همانطور که حق حکومت دارند حق اجرای حدود هم دارند»

در نبود امام علیه السلام

- گفته شده- فقها حق اقامه حد دارند همانطور که- در صورت امکان- حق حکومت هم دارند.

و بر مردم واجب است به آنها کمک کنند:

شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۱، ص: ۳۱۳

و قيل يجوز للفقهاء العارفين إقامة الحدود في حال غیبة الإمام ع كما لهم الحكم بين الناس مع الأمن من ضرر سلطان الوقت و يجب على الناس مساعدتهم على ذلك.

تذکر: رسم مرحوم محقق در شرایع و نافع و معتبر این است که وقتی قیل را میگویند اما بر خلافش حرفی نمی زنند یعنی آن را قبول دارند .

درباره زکات:

در نبود امام، زکات را باید به فقیه مورد اطمینان پرداخت کنند.

شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۱، ص: ۱۵۲

و إذا لم یکن الإمام موجودا دفعت إلى الفقیه المأمون من الإمامية فإنه أبصر بمواقعها

المختصر النافع في فقه الإمامية، ج ۱، ص: ۶۰ هم با همین عبارت هست.

و یستحب دفعها إلى الإمام ابتداء، و مع فقده إلى الفقیه المأمون من الإمامية، لأنه أبصر بمواقعها.

با تلف بعد از پرداخت به فقیه، مکلف بریء الذمه است

در معتبر، فتوا می دهند

اگر به فقیه داد و تلف شد دیگر ذمه اش بریء شده
همانطور که اگر به امام می داد و تلف می شد او بریء الذمه بود و چیزی بر عهده اش نبود..

المعتبر في شرح المختصر، ج ۲، ص: ۵۸۷

الثانية: يستحب دفع الزكاة الى الامام

، و مع فقدته الى الفقيه المأمون من الإمامية، ...

... فإذا قبضها الإمام أو الفقيه منه برئ

المختصر النافع في فقه الإمامية، ج ۱، ص: ۶۰

و إذا قبضها الإمام أو الفقيه برئت ذمة المالك و لو تلفت.

بر فقیه هم مثل امام مستحب است برای زکات دهنده دعا کند

در مختصر النافع - در جای دیگر - با مسلم دانستن حق قبض، حکم دعاء برای زکات دهنده را ذکر می

کنند و می فرماید:

(السابعة) إذا قبض الإمام أو الفقيه الصدقة دعا لصاحبها

درباره خمس:

تقسیم سهم امام بین فقرا باید توسط فقیه باشد

ایشان ابتدا فتوای مفید را نقل و آن را حسن می شمارند

مفید فرموده: به دستور اهل بیت علیه السلام در زمان غیبت، سهم امام علیه السلام را باید بین

سادات فقیر (یتیم و مسکین و ابن سبیل) تقسیم کند

سپس می فرمایند: البته باید این تقسیم توسط فقیه مورد اعتماد باشد. زیرا او از طرف امام نیابت دارد.

المعتبر في شرح المختصر، ج ۲، ص: ۶۴۱

و ما ذكره المفيد رحمه الله حسن،... لكن يجب أن يتولى -صرف ما يحتاجون اليه من حصة- من له

النيابة عنه في الاحكام و هو «الفقيه المأمون» من فقهاء أهل البيت عليهم السلام

قول هفتم: مرحوم علامه در کتابهایشان (تذکره، مختلف، قواعد)

علامه مانند سایر فقها موارد زیادی دارند که ولایت فقیه را مسلم دانسته اند
من جمله در قواعد در باب حدود و باب دیات و قصاص که در یک عبارت ، چندین حق را برای فقیه قائل
می شوند و می فرمایند:

ابتدا حق اقامه حدود - که آنرا مخصوص امام و ماذونین او می دانند- در زمان غیبت برای فقیه قائلند

قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، ج ۱، ص: ۵۲۵

و أما «إقامة الحدود» فإنها الى الامام خاصة أو من يأذن له، و لفقهاء الشيعة في حال الغيبة ذلك...

و حق حکومت (اعم از قضاوت یا غیر آن) ، تقسیم خمس و زکات و فتوا دادن.

...و للفقهاء الحكم بين الناس مع الأمن من الظالمين؛ و قسمة الزكوات و الأخماس؛ و الإفتاء

سپس شرایط فقیه را برای فتوا دادن ذکر می کنند که یکی از آنها فقاقت و شناخت احکام است:

بشرط استجماعهم لصفات المفتي، و هي

الإيمان، و العدالة، و معرفة الأحكام بالدليل، و القدرة على استنباط المتجددات من الفروع من أصولها.
--

و و در تبیین فقاہت و علم به احکام به ذکر علوم پیش نیاز فقه می پردازند:

ایشان در این قسمت به شرایط افتاء و علوم پیش نیاز اجتهاد می پردازند و ۱۰ علم را نام می برند (برخی تا ۱۶ علم هم گفته اند)

و يفتقر في «معرفة الأحكام» الى

تفسير	شناخت آیات الاحکام:	معرفة الآيات المتعلقة بالشرع و هي نحو من خمسمائة آية،
حديث	شناخت احاديث	و إلى ما يتعلق بالأحكام من الأحاديث،
رجال	علم رجال	و معرفة الرواة،
فقه	آشنائی با اقوال فقها	و أقاويل الفقهاء لئلا يخرج عن الإجماع،
اصول	اصول فقه	و معرفة أصول الفقه،
كلام	علم كلام	و الكلام،
منطق	علم منطق	و شرائط البرهان،
ادبيات	علوم ادبی(صرف ونحو و لغت)	و ما يتعلق بالأخبار من النحو و اللغة و التصريف،

و لا يشترط حفظ الآيات و الأحاديث،

بل قدرته على الرجوع إليها من مظانها و الإخلاد إلى أصل مصحح و روايتها عن عدل بإسناد متصل

كذلك الى إمام.

بقیه علوم: تاریخ، فلسفه،بقیه علوم ادبی(معانی بیان بدیع، فقه اللغة)، درایه الحديث،

و در آخر ، اطاعت و مراجعه به فقیه را بر مردم لازم می شمرد

می فرمایند: کمک و یاری فقیه و ارجاع خصومات به او واجب است و کسی که در خصومتش به از مراجعه به فقیه امتناع کند و به حکام جور مراجعه کند گناه کرده.

و يجب على الناس مساعدتهم و الترافع إليهم في الأحكام، فمن امتنع على خصمه و آثر المضي إلى حكام الجور كان مأثوما.

قول هشتم: مرحوم شهيد اول در دروس

در ذکری و لمعه هم می توان موارد فراوانی را یافت که از طهارات تا دیات احکامی را بر ولایت فقیه بار کرده اند.

ایشان دفاع از فقیه و منع مخالفان او را بر مردم واجب می کنند تا فقیه بتواند حدود و احکام الهی را اقامه کند

ایشان در دروس [اجرای حدود]

ابتدا حق اختصاصی امام علیه السلام (اجرای حدود) را در زمان غیبت برای فقیه قائل می شوند سپس حکمرانی و صدور فتوا را بر فقیه لازم می دانند

سپس در تبیین چهار وظیفه ای که مردم نسبت به فقیه دارند می فرمایند:
اما وظیفه مردم فقط تقلید از او نیست بلکه چهار وظیفه نسبت به او دارند :

تقویت فقیه	۱	يجب على العامه تقويته
دفاع از او در مقابل سلطان	۲	و منع المتغلب عليه مع الامكان
مراجعه به او در احكام	۳	و المصير اليه
مراجعه به او در خصومات	۴	و الترافع اليه

الدروس الشرعية في فقه الإمامية، ج ۲، ص: ۴۷

و **الحدود و التعزيرات إلى الامام** و نائبه و لو عموماً،
 فيجوز حال الغيبة للفقیه -الموصوف بما يأتي في القضاء- إقامتها مع المكنة،
 و يجب على العامة تقويته و منع المتغلب عليه مع الإمكان،
 و يجب عليه الإفتاء مع الأمن- و على العامة المصير إليه و الترافع في الأحكام، فيعصي مؤثر المخالف و
 يفسق- و لا يكفي في الحكم و الإفتاء التقليد.

در جای دیگر دروس، [قضاوت]

می فرمایند:

در زمان غیبت، قضاوت توسط فقیه جامع شرایط، نافذ و مراجعه مردم به او واجب است

الدروس الشرعية في فقه الإمامية، ج ۲، ص: ۶۷

- و في غيبة الإمام ينفذ قضاء الفقيه الجامع للشرائط، و يجب الترافع إليه، و حكمه حكم المنصوب من
 قبل الإمام خصوصاً.

و در لمعه نیز اقامه حدود و قضاوت را با این که از اختصاصات امام و نایبش می شمارند اما برای فقیه هم
 این حق را قائل می شوند و سرپیچی و مخالفت مردم با فقیه را گناه می شمارند.

- و يجوز للفقهاء حال الغيبة إقامة الحدود مع الأمن، و **الحکم بین الناس** مع اتصافهم بصفات المفتي. و يجب

الترافع إليهم، و يأثم الرادّ عليهم «۱». (۱) «اللمعة الدمشقية» ص ۸۴.

- و هو [يعني القضاء] **وظيفة الإمام** أو نائبه، و **في الغيبة ينفذ قضاء الفقيه** الجامع لشرائط الإفتاء، فمن عدل

عنه إلى قضاء الجور كان عاصياً «اللمعة الدمشقية» ص ۸۹.

قول نهم: شهيد ثاني در مسالك

البته ایشان در کتب دیگر هم دارند ولی ما فقط از مسالك نقل می کنیم که انصافاً یک دوره فقه موجز و خوبی
 است

در شرح این فتوای شرایع که می فرمایند: سهم امام را باید کسی تقسیم کند که بخاطر نیابتی که

دارد این حکم به او واگذار شده:

مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۱، ص: ۴۷۶

الخامسة: يجب أن يتولى صرف حصة الإمام في الأصناف الموجودين، من اليه الحكم بحق النيابة (۱) كما يتولى
 أداء ما يجب على الغائب.

شهيد در شرح عبارت «من اليه الحكم بحق النيابة» می گویند: مراد فقیه جامع شرایط است که منصوب

امام است

قوله: «من إليه الحكم بحق النيابة».

(۱) المراد به الفقيه العدل الإمامي الجامع لشرائط الفتوى، لأنه نائب الإمام عليه السلام و منصوبه، فيتولى عنه الإتمام لباقي الأصناف مع إعواز نصيبهم، كما يجب عليه - عليه السلام - ذلك مع حضوره. و الى ذلك أشار بقوله: كما يتولى أداء ما يجب على الغائب».

و در آخر می فرمایند: اگر غیر فقیه متولی تقسیم سهم امام شد ضامن تمامی صاحبان حق می شود. و لو تولى ذلك غيره كان ضامنا عند كل من أوجب صرفه إلى الأصناف.

قول دهم: محقق ثانی در رساله نماز جمعه

ادعای اجماع بر عموم نیابت فقیه از امام معصوم علیه السلام می کنند تا کنون ادعای اجماع نداشتیم. و بعد از این توسط دیگران هم ادعای اجماع محصل و منقول خواهد شد. در رساله نماز جمعه خودشان می فرمایند: به اتفاق اصحاب، فقیه عادل امامی جامع الشرائط از طرف ائمه نیابت دارد و واجب است در امور حکومتی به او مراجعه شده و از حکمش اطاعت گردد سپس برخی مصادیق را نام می برند که همه آنها از وظایف حاکم و امور حکومتی است و برای فقیه حق تصرف در آنها وجود دارد (مثل بیع مال ممتنع از ادای حق - و...) و می فرمایند: فقیه، در زمان غیبت، تمامی اختیارات حاکم منصوب از طرف امام را دارد زیرا او هم منصوب عام، از طرف امام است و دلیل آن را هم مقبوله عمر بن حنظله می دانند. الی آخر مایثبت للحاکم المنصوب

رساله نماز جمعه محقق کرکی:

المقدمه الثانيه اتفق أصحابنا- رضوان الله عليهم- على أنّ الفقيه العدل الإمامي الجامع لشرائط الفتوى، (المعبر عنه بالمجتهد في الأحكام الشرعية)، نائب من قبل أئمة الهدى- صلوات الله و سلامه عليهم- في حال الغيبة، في جميع ما للنيابة فيه مدخل، و ربما استثنى الأصحاب القتل و الحدود مطلقاً. فيجب التحاكم إليه، و الانقياد إلى حكمه، و له أن

بييع مال الممتنع من أداء الحقّ إن احتيج إليه، و يلي أموال الغيَّاب و الأطفال و السفهاء و المفلسين،	و يتصرّف على المحجور عليهم،
إلى آخر ما يثبت للحاكم المنصوب من قبل الإمام عليه السلام.	

منبع: کتاب «دوازده رساله فقهی درباره نماز جمعه از روزگار صفوی» به کوشش رسول جعفریان قسمت اول این متن، توسط صاحب جواهر از رساله نماز جمعه محقق کرکی نقل شده:

جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص: ۳۹۶

قال الكرکي في المحکي من رسالته التي ألفها في صلاة الجمعة: «اتفق أصحابنا على أن الفقيه العادل الأمين الجامع لشرائط الفتوى المعبر عنه بالمجتهد في الأحكام الشرعية نائب من قبل أئمة الهدى عليهم السلام في حال الغيبة في جميع ما للنيابة فيه مدخل، و ربما استثنى الأصحاب القتل و الحدود»

قول یازدهم: مرحوم مقدس اردبیلی در مجمع الفائدة و البرهان

ایشان فقیه را خلیفه امام و پرداخت زکات به او را مشابه پرداخت به امام معصوم علیه السلام می دانند

در بیان دلیل حکم به استحباب دفع زکات به فقیه در حال غیبت می فرمایند: دلایل این است که:... او خلیفه امام است پس هرچه به دست فقیه داده شود مانند آن است که به دست امام علیه السلام داده شود

مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، ج ٤، ص: ٢٠٦

... و انه خليفة الإمام عليه السلام، فكأنّ **الواصل اليه واصل اليه** عليه السلام،

قول دوازدهم: مرحوم كاشف الغطاء

صاحب جواهر از ایشان با «استاد الاساتيد» و «الاستاد الاكبر» تعبير می کند ایشان کاری کرد که فقهاء سابق نکرده بودند یعنی اجازه امور حکومتی را به پادشاه زمان داد و بعد از این که در کشف الغطاء می فرماید در زمان غیبت ، حکومت به دست فقهاء است و دیگران باید اجازه داشته باشند می فرمایند من به سلطان وقت اجازه این امور را می دهم ایشان ابتدا در بیان حکم، می فرمایند: در غیبت امام علیه السلام بر مجتهد واجب است که نسبت به حکومت و امور حکومتی(دفاع از بیضه اسلام، جمع عساکر، قضاوت، افتاء ، امامت، جهاد و...) قیام کند

کشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط - القديمة)، ص: ٣٩٤

و إذا لم يحضر الإمام بأن كان غائباً أو كان حاضراً و لم يتمكن من استثنائه وجب على المجتهدين القيام بهذا الأمر و يجب تقديم الأفضل أو مأذونه في هذا المقام و لا يجوز التعرض في ذلك لغيرهم و يجب طاعة الناس لهم و من خالفهم فقد خالف إمامهم

کشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط - القديمة)، ص: ٣٩٤

فقد أذنت- إن كنت من أهل الاجتهاد و من القابلين للنيابة عن سادات الزمان- للسلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان المحروس بعين عناية الملك المنان **فتح علي شاه** أدام الله ظلاله على رءوس الأنام في أخذ ما يتوقف عليه تدبير العساكر و الجنود و رد أهل الكفر و الطغيان و الجحود من خراج مفتوحة بغلبة الإسلام و ما يجري مجراها در جای دیگر، حق اجرای حدود و تعزیرات را مخصوص امام علیه السلام و نایب خاص یا عامشان می دانند و می فرمایند:

پس فقها حق اقامه حدود را دارند و مردم باید آنها را تقویت و یاری کنند و ظلم سلطان جائز را از او منع کنند

کشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط - القديمة)، ص: ٤٢٠

و الحدود و التعزيرات بأقسامها على نحو ما قررت في كتاب الحدود مرجعها إلى الإمام أو نائبه الخاص أو العام فيجوز للمجتهد في زمان الغيبة إقامتها و يجب على جميع المكلفين تقويته و مساعدته و منع المتغلب عليه مع الإمكان و يجب عليه الإفتاء بالحق مع الأمن

قول سیزدهم: مفتاح الكرامة

در این کتاب به نقل اقوال خصوصاً اقوال قدما اهتمام ویژ شده و اگر بررسی کنیم خصوصاً در بحث معاملات بمعنی الاعم نظیر این جمله را بسیار می یابیم که ایشان در جواب شبهه عزل فقیه منصوب به نیابت با موت منوب عنه جوابهایی داده و در آخر فرموده:

عمده دلیل در ولایت فقیه ، اجماع است و اخبار نصب فقیه توسط اهل بیت علیهم السلام مویدند بلکه ما معتقدیم: فقیه از طرف امام حی نصب شده و عقل و اجماع و اخبار هم بر آن دلالت دارد

مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - القديمة)، ج ١٠، ص: ٢١

و العمدة في ذلك كله الإجماع كما اعترف به و الأخبار مؤيدة (بل نقول) هو **نائب و منصوب عن صاحب الأمر** صلى الله عليه و على آباءه الطاهرين و عجل الله تعالى فرجه و و جعلني فداه (و يدل) عليه العقل و الإجماع و

قول چهاردهم:

مرحوم ملا احمد نراقی در عوائد الایام

مقدمه: همانطور که گفتیم:

از قدما، مرحوم حلبی در کافی به طور مشروح درباره ولایت فقیه صحبت کرده و صاحب سرائر هم عبارات ایشان را آورده و مقداری توضیح داده
اما سایر علماء ، ولایت را برای فقیه مسلم دانسته اند و به آثار و لوازم آن فتوا داده اند
اما مرحوم نراقی در عوائد الایام یک کتاب در فقه مخصوص ولایت فقیه قرار داده در کنار سایر کتب فقهی

عوائد الایام فی بیان قواعد الأحکام، ص: ۵۲۹

عائدة (۵۴) فی بیان ولایة الحاكم و ما له فیہ الولاية

ایشان در خلال این بحث فقهی فرموده:

فقیه دو وظیفه دارد:

- اول: همه اختیارات و ولایتهایی که پیامبر و ائمه علیه الصلاة و علیهم السلام دارند برای فقیه هم هست.
- دوم: امور حسبه که شارع نسبت به آنها تکلیف معین دارد اما مجری معینی برای آن وجود ندارد
توجه شود: جدا کردن امور حسبه از قسم اول کاملاً می فهماند که مراد ایشان از ولایت فقیه، از باب حسبه نیست بلکه ایشان حسبه را وظیفه دوم فقیه می داند .
أنّ کلیة ما للفقیه العادل تولیة و له الولاية فیہ آمران:

عوائد الایام فی بیان قواعد الأحکام، ص: ۵۳۶

أحدهما: **كلّ ما كان للنبي و الإمام- الذين هم سلاطين الأنام و حصون الإسلام-** فیہ الولاية و كان

لهم، فللفقیه أيضا ذلك، إلا ما أخرجه الدلیل من إجماع أو نصّ أو غیرهما.

و در مقام ارائه دلیل برای اثبات این نوع از ولایت برای فقیه ابتدا ادعای تحصیل اجماع کرده و می فرمایند:
کثیری از اصحاب هم به ثبوت ولایت برای فقیه تصریح کرده و از عباراتشان فهمیده می شود که آن را از مسلمات می دانند.

فالدلیل علیه بعد ظاهر الإجماع- حیث نصّ به کثیر من الأصحاب (۳)، بحیث یطهر منهم کونه من

المسلّمات- ما صرّحت به الأخبار

محشی کتاب این نشانی ها را آورده:

(۳) انظر: التنقیح الرائع ۱: ۵۹۶، و الروضة البهیة ۲: ۴۱۷، و الریاض ۲: ۳۸۸، و المسالك ۱: ۳۵۲، و رسالة صلاة الجمعة (رسائل المحقق

الکرمي) ۱: ۱۴۲، و إیضاح الفوائد ۱: ۳۹۸، و مجمع الفائدة و البرهان ۷: ۵۶۷، و كشف الغطاء: ۴۲۰.

قول پانزدهم:

مرحوم صاحب جواهر

○ ایشان بعضی اوقات خیلی داغ متعرض مساله شده اند و ولایت فقیه را به طور مطلق قائل هستند

- (البته جهاد ابتدائی را استثناء می کنند بخاطر این که متوقف است بر سلطنت و لشکر و ...)
- و می فرمایند: چون این مساله مورد نیاز نبوده تفویض نکرده اند. و الا دولت اسلامی تشکیل می شد.
- و از عباراتشان فهمیده می شود که این حکم مخصوص وقتی است که دولت اسلامی تشکیل نشده باشد و سلطنت در دست فقها نباشد.)

○ بخصوص در قضاوت، حدود و دیات و به طور کلی در معاملات بمعنی الاعم بیش از یکصد مورد مسلم گرفته اند

○ در بحث اجرای حدود: نیابت عامه فقیه آن قدر واضح است که نیاز به دلیل ندارد

○ در جلد ۲۱ در ضمن بحث در باره مجری حدود (الرابع فی مقیم الحد ص ۳۸۵)

- از ادله ثبوت حق و ولایت برای فقیه نسبت به اجرای حدود می رسند به این که از ادله می توان فهمید که همه مناصب امام به فقیه واگذار شده

ایشان می فرمایند:

- به ناچار باید گفت: فقها در بسیاری از مواضع قائل به ثبوت نیابت برای فقیه شده اند به طوری که می توان

فهمید آنها فرقی بین مناصب امام نگذاشته اند و فقیه را در همه آن مناصب، نایب امام می دانند

□ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص: ۳۹۶

□ بثبوت النيابة لهم في كثير من المواضع على وجه يظهر منه عدم الفرق بين مناصب الإمام أجمع،

بلکه می توان ادعا کرد که این مساله مفروغ عنه بین اصحاب بوده

▪ زیرا کتب اصحاب پر است از موارد رجوع به فقیه در مواضع مختلف:

▪ بل ممکن دعوی المفروغية منه بین الأصحاب، فإن كتبهم مملوءة بالرجوع إلى الحاكم المراد به نائب الغيبة في

سائر المواضع،

سپس کلام محقق کرکی را بر عموم نیابت نقل می کنند که فرموده:

▪ قال الكرکي في المحكي من رسالته التي ألفها في صلاة الجمعة: «اتفق أصحابنا على أن الفقيه العادل الأمين

الجامع لشرائط الفتوى المعبر عنه بالمجتهد في الأحكام الشرعية نائب من قبل أئمة الهدى عليهم السلام في

حال الغيبة في جميع ما للنيابة فيه مدخل،

و در آخر می فرمایند: اگر عموم ولایت نباشد بسیاری از امور شیعه معطل می ماند:

▪ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص: ۳۹۷

□ بل لو لا عموم الولاية لبقى كثير من الأمور المتعلقة بشيعتهم معطلة.

و درباره کسی که در عموم این ولایت وسوسه کند می فرمایند: «انگار هیچ مزه ای از فقه نجشیده و کلام اهل بیت و رموز آن را درک نکرده است»

▪ فمن الغريب وسوسة بعض الناس في ذلك، بل كأنه ما ذاق من طعم الفقه شيئا، و لا فهم من لحن قولهم و

رموزهم أمرا، و لا تأمل المراد من قولهم إني جعلته عليكم حاكما و قاضيا و حجة و خليفة و نحو ذلك مما

يظهر منه إرادة نظم زمان الغيبة لشيعتهم في كثير من الأمور الراجعة إليهم، و لذا جزم فيما سمعته من المراسم

بتفويضهم عليهم السلام لهم في ذلك،

و در آخر می فرمایند: مساله به قدری واضح است که نیاز به دلیل ندارد

▪ و بالجملة فالمسألة من الواضحات التي لا تحتاج إلى أدلة.

○ و در باب خمس می فرمایند: عمومیت ولایت فقیه از مسلمات و ضروریات است

▪ ایشان در بحث این که آیا صاحب خمس می تواند خودش سهم امام را ادا کند یا حتما باید به حاکم بدهد به

مناسبت به این مطلب اشاره می کنند که مساله مبتنی بر عموم ولایت فقیه در زمان غیبت است

▪ و سپس تصریح می کنند که

□ فقها در سایر ابواب قائل به عموم ولایتند

□ بلکه عموم ولایت نزد آنها جزء مسلمات و ضروریات است.

□ به طوری که در همین مساله مصرف سهم امام، برخی فقها تصریح کرده اند که اگر غیر امام آن را

مصرف کند ضامن است.

▪ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۶، ص: ۱۷۸

□ لكن ظاهر الأصحاب عملا و فتوى في سائر الأبواب عمومها، بل لعله من المسلمات أو الضروریات

عندهم.

□ بل صرح غیر واحد منهم هنا بعدم براءة الذمة لو صرفه غيره و بضمانه،

قول شانزدهم: مرحوم شیخ انصاری

در مکاسب بعد از نقل عبارت مرحوم آقا جمال خوانساری از حاشیه شرح لمعه شان که قائل به ولایت مطلقه فقیه بوده و گفته معروف بین فقها است بالاخره تا آخر بحث نمی توانند ولایت مطلقه را بپذیرند و مساله را با اجمال تمام می کنند

ایشان در مکاسب می فرمایند: اثبات ولایت فقیه از راه دلیل لفظی مشکل است اما از باب حسبه ممکن است. اما در موضع بحث یعنی قضا و جهاد که کتاب دارند عمومیت ولایت فقیه را مسلم می دانند و احکام آن را بار می کنند

نکته قابل توجه این است که:

مکاسب کتاب تعیین فتاوی شیخ نیست بلکه صرفا مسوده های شیخ انصاری است که تدریس شده و توسط خود ایشان مبایضه نشده لذا فتاوی شیخ را باید از سایر کتبشان به دست آوریم و با مراجعه به سایر کتب ایشان می فهمیم: ایشان هم به ولایت فقیه، قائلند مشابه آن گونه ای که استادشان جناب صاحب جواهر قائل بوده اند بلکه حتی شاگردان شیخ و شاگردان شاگردان ایشان همگی ولایت فقیه را از امور مسلم در فقه می دانسته اند **در مکاسب می فرمایند:** عموم ولایت فقیه را نمی توان به طور قاطع اثبات کرد. مساله ولایت فقیه بر من لا ولی له نیاز به اثبات عموم نیابت دارد که دلالت ادله اش خالی از وهن نیست ولی آقا جمال خوانساری در حاشیه روضه اعتراف کرده که فقها نواب امامند چنانچه محقق کرکی هم در رساله «قاطع اللجاج» عموم نیابت را قبول کرده و در موارد شک قابل استناد می داند.

کتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديث)، ج ۳، ص: ۵۵۹

... يحتاج إلى أدلة عموم النيابة،

و قد عرفت ما يصلح أن يكون دليلاً عليه «۲»، و أنه لا يخلو عن وهن في دلالتة، مع قطع النظر عن السند،

كما اعترف به جمال المحققين في باب الخمس بعد الاعتراف بأن المعروف بين الأصحاب كون الفقهاء

نواب الإمام عليه السلام

و در آخر می فرمایند: از راه دلیل لفظی نمی شود ولایت فیه را همانند ولایت امام علیه السلام ثابت کرد

کتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديث)، ج ۳، ص: ۵۵۳

و بالجملة، فأقامه الدليل على وجوب طاعة الفقيه كالإمام عليه السلام إلا ما خرج بالدليل دونه خوط القتاد!

لكن همانطور که گفتیم:

کتاب مکاسب، کتاب بیان فتاوی شیخ نبوده و فتاوی مرحوم شیخ را از سایر کتبشان باید به دست آورد

اما در کتاب قضاء می فرمایند: روایات نصب فقیه ظاهر در عموم نصب است

(۱) زیرا: متبادر از لفظ حاکم و قاضی، «مسلط علی الاطلاق» است نه فقط کسی که درباره رفع نزاع به او

مراجعه می شود

● مثلاً اگر سلطان به اهل شهری بگوید: «من فلانی را حاکم شما قرار دادم» به معنای جانشین مطلق است

نه فقط رافع خصومات.

(۲) خصوصاً که حضرت به جای «حکم» از لفظ حاکم استفاده کرده اند

(۳) و این که قضا جور در آن زمان متکفل بسیاری از امور حکومتی (مثل) بوده اند و حیطة عملکردشان

مخصوص رفع خصومات نبوده.

القضاء و الشهادات (للشيخ الأنصاري)، ص: ۴۸

ثم إن الظاهر من الروايات المتقدمة: نفوذ حكم الفقيه في جميع خصوصيات الأحكام الشرعية و في

موضوعاتها الخاصة، بالنسبة إلى ترتب الأحكام عليها،

لأن المتبادر عرفاً من لفظ «الحاكم» هو المتسلط على الإطلاق، فهو نظير قول السلطان لأهل بلدة:

جعلت فلانا حاكماً عليكم، حيث يفهم منه تسلطه على الرعية في جميع ما له دخل في أوامر

السلطان جزئياً أو كلياً.

و يؤيده: **العدول عن لفظ «الحكم» إلى «الحاكم»**، مع أنّ الأنسب بالسياق - حيث قال: «فارضوا به حكما»- أن يقول: «فإني قد جعلته عليكم حكما».

القضاء و الشهادات (للشيخ الأنصاري)، ص: ٤٩

و كذا، **المتبادر من لفظ «القاضي»** عرفا: من يرجع إليه و ينفذ حكمه و إلزامه في جميع الحوادث الشرعية

كما هو معلوم من حال القضاة، سيما الموجودين في أعصار الأئمة عليهم السلام من قضاة الجور.

سپس به عموم تعليل روايات نصب استناد می کنند و آن را دال بر عموم نصب می دانند
ایشان نحوه استفاده عموم ولایت از توقیع شریف و مقبولة را به طور واضح اینگونه بیان می کنند
اینکه حضرت در مقام تعلیل برای وجوب رضایت به حکم فقیه به جمله «فانی قد جعلته علیکم حاکما»
استناد می کنند نشان می دهد که قبول حکم فقیه در خصومات از فروع حکومت مطلقه و حجیت عامه
اقوال او است لذا این حکومت مخصوص حالت تخصیص نیست.
و إن شئت تقریب الاستدلال بالتوقیع و بالمقبولة بوجه أوضح، فنقول:

لا نزاع في نفوذ حكم الحاكم في الموضوعات الخاصة إذا كانت محلا للتخاصم،

فحينئذ نقول: إنّ تعليل الإمام عليه السلام وجوب الرضى بحكومته في الخصومات **بجعله حاكما**

على الإطلاق و حجة كذلك، يدلّ على أنّ حكمه في الخصومات و الوقائع **من فروع حكومته**

المطلقة و حجيته العامة، فلا يختص بصورة التخاصم، و كذا الكلام في المشهورة إذا حملنا القاضي

فيها على المعنى اللغوي المرادف لفظ «الحاكم».

در دو صفحه بعد: این عموم را مسلم گرفته و به آن استناد می کنند

درباره نفوذ حکم ولی فقیه نسبت به من لایقبل شهادته علیه (پدر، مولا و خصم) استناد می کنند به عموم ادله
نصب و می فرمایند همانطور که حکم امام نافذ است حکم فقیه هم نسبت به همه نافذ است
ایشان بعد از این که دلیل قائلین به عدم نفوذ حکم را نقل می کنند و می فرمایند: برای عدم نفوذ حکم فقیه ،
نسبت به این دسته، استناد شده به ادله عدم جواز شهادت زیرا مناط عدم قبول شهادت درباره قبول حکم به نحو
اکد وجود دارد

در رد این دلیل می فرمایند: به این دلیل نمی تواند اعتماد کرد خصوصا این که ادله نصب فقهاء عموم دارد پس
همانطور که حکم امام محدودیت ندارد حکم فقیه هم محدود نیست.

القضاء و الشهادات (للشيخ الأنصاري)، ص: ٥٨

و في الاعتماد على مثل هذا الوجه إشكال، **خصوصا بعد عموم أدلة نصب الفقهاء و كونهم حجة على**

الخلق شبه حجة الإمام عليه السلام.

در کتاب خمس: به استفاده عموم نیابت از اخبار قاطعند و به آن استدلال می کنند

و می فرمایند: «ربما امکن القول» شاید بتوان گفت: دفع خمس به مجتهد واجب است زیرا او نایب و حجت
عام بر رعیت است

و در سطر بعدی ، وجه تردیدشان را در این می دانند که انصاف این است که عموم ولایت شامل اموال و اولاد
خود امام نیست بلکه مربوط به امور عامه است

و همین وجه تردید می فهماند که پس نزد ایشان درباره عموم ولایت فقیه نسبت به امور عامه هیچ شکی
نیست.

کتاب الخمس (للشيخ الأنصاري)، ص: ٣٣٧

و ربّما أمکن القول بوجوب الدفع إلى المجتهد، **نظرا إلى عموم نيابته و كونه حجة الإمام على الرعية و**

أمینا عنه و خليفة له، كما استفيد ذلك كلّ من الأخبار (٢).

لكنّ الإنصاف: أنّ ظاهر تلك الأدلة ولاية الفقيه عن الإمام عليه السلام على الأمور العامّة، لا مثل خصوص

مرحوم حاج آقا رضا همدانی

قول هفدهم:

ایشان هم همه شئون ولایت تشریعی را برای فقیه قائلند

ایشان عموم ولایت فقیه را

هم از اخبار استفاده می کنند

هم آن را قطعی و بلاشک می دانند

هم آن را از مسلمات و امور اجماعی بین علماء می دانند

در بحث وجوب مصرف سهم امام توسط نایب امام

(1) علاوه بر این که عموم ولایت فقیه را از عمومیت تعلیل موجود در اخبار استفاده می کنند می فرمایند:

(2) هیچ شکی در این عموم سزاوار نیست

(لاینبغی الاستشکال فی [عموم] نیابة الفقیه)

(3) از تتبع کلمات علما هم استفاده می شود که عموم ولایت در هر بابی نزد آنها مسلم بوده

یظهر کونها لدیهم من الامور المسلمة فی کل باب

(4) به طوری که عده ای از فقهاء، دلیل عمده بر نیابت فقیه را اجماع دانسته اند.

عمدة المستند لعموم نیابة الفقیه ... الاجماع

در کتاب خمس مصباح الفقیه می فرمایند:

مصباح الفقیه، ج ۱۴، ص: ۲۹۰

و الحاصل: أنه يفهم من تفريع إرجاع العوام إلى الرواة على جعلهم حجة عليهم أنه أريد بجعلهم حجة،

إقامتهم مقامه في ما يرجع فيه إليه، لا مجرد حجية قولهم في نقل الرواية و الفتوى، فيتم المطلوب.

مصباح الفقیه، ج ۱۴، ص: ۲۹۱

و كيف كان، فلا ينبغي الاستشكال في نيابة الفقیه الجامع لشرائط الفتوى عن الإمام- عليه السلام- حال

الغيبة في مثل هذه الأمور، كما يؤيده التتبع في كلمات الأصحاب حيث يظهر منها كونها لدیهم من الأمور

المسلمة في كل باب، حتى أنه جعل غير واحد عمدة المستند لعموم نيابة الفقیه لمثل هذه الأشياء

الإجماع.

مرحوم میرزای شیرازی

قول هجدهم:

ایشان عملاً ولایت فقیه را به طور عمومی اظهار کرد و حکم به تحریم تنباکو داد و حکم خودش را حکم امام زمان

علیه السلام دانست

ایشان بعد از این که از لغو امتیاز توسط شاه توسط نامه نگاری ناامید شد و در جواب نگرانی شاه که گفته بود اگر

لغو کنیم دولتهای خارجی به ما کمک نمی کنند

فرموده بود: باید به ملت ایران تکیه کرد

و در جواب اظهار عجز شاه از لغو امتیاز تنباکو که گفته بود من نمی توانم با دولت انگلیس بجنگم و امتیاز را لغو

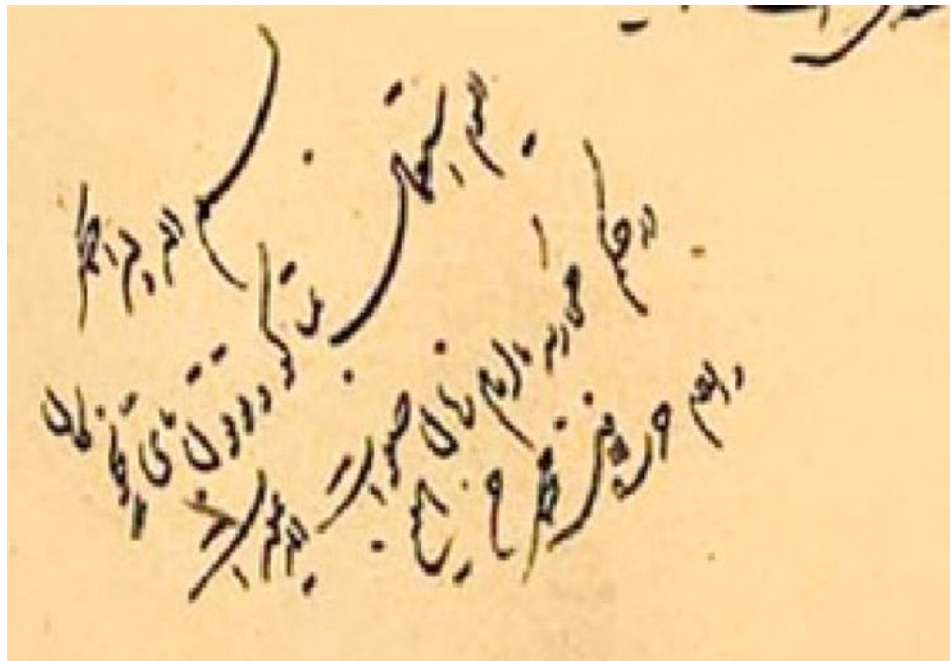
کنم فرموده بود:

اگر شاه نمی تواند من این کار را می کنم

و در یک عبارت مختصر فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

«اليوم استعمال توتون و تنباکو بأی نحو کان در حکم محاربه با امام زمان صلوات الله عليه است. حرره الاقل محمدحسن الحسيني.»



و این حکم توسط شاگردان ایشان خیلی مشهور شد.
و در مدت ۵۵ روز با فشار مردم بر شاه و قیام آنان بر علیه این فتوا و حتی تهدید به اعلام جهاد توسط علماء بر اساس فتوای میرزا، شاه مجبور به لغو امتیاز تنباکو در خارج و داخل کشور شد و بعد از ۵۵ روز، این حکم توسط علما لغو شد.

در این ۵۵ روز حتی همسر ناصرالدین شاه در قصر قلیان ها را شکست
حضرت آیت الله العظمی سید موسی شبیری درباره نفوذ حکم میرزای شیرازی -به نقل از سایت ایشان- می گوید:
 "کتاب روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه بخش مربوط به قضیه تنباکو خیلی جالب است. این قسمت تاریخ معتبر قضیه تحریم تنباکو است، زیرا اعتماد السلطنه شب به شب و مخفیانه این مطلب را ضبط می کرد. وی نقل می کند:
 (۱) چند سال بود که اسب دوانی تعطیل شده بود. جای بزرگی را برای مسابقه اسب سواری مهیا کردند. آن سال، سال افتتاح آنجا بود و معمولاً جوان ها برای مسابقه و تماشا شرکت می کردند. حدود سی هزار نفر برای تماشا گرد آمده بودند. در میان آن سی هزار نفر یک نفر هم سیگار نمی کشید!
 (۲) همچنین اعتماد السلطنه از یکی از اشراف نقل کرده است: بنّایی داشتیم. من سیگار کشیدیم. عمله کار را نیمه کاره رها کرد و از مزدش صرف نظر کرد و رفت!
 (۳) وقتی میرزا حکم تحریم تنباکو را لغو کرد، تا مدتی مردم، تنباکو استعمال نمی کردند، چون مطمئن نبودند این دستور میرزا است یا شایعه است.

قول نوزدهم: مرحوم سید در عروه الوثقی

اطلاق نائب الامام و یا ارجاع امور به فقیه را در موارد متعدد در عروه می یابیم که در هر مورد با مسلم گرفتن نیابت، به لوازم و مقتضیات آن فتوا می دهند
مواردی مثل:

۱. وجوب ادای خمس به **نایب امام**،
۲. **نایب مبسوط الید** می تواند سهمی از زکات را برای عاملینی که بر آن گماشته قرار دهد.
۳. مسلم گرفتن صحت پرداخت زکات به **نایب امام**
۴. کسی که خودش زکات را به امام یا **نائبش** یا فقرا می دهد نمی تواند سهم عالم زکات را برای خودش بردارد.
۵. و...

اختیار سهم امام به دست نایب امام یعنی مجتهد جامع شرایط است

العروة الوثقی (للسید الیزدی)، ج ۲، ص: ۴۰۵

[(مسألة ۷): **النصف من الخمس** الذي للإمام (عليه السلام) أمره في زمان الغيبة راجع إلى نائبه] و هو المجتهد

عاملین زکات منصوب از طرف امام یا نایب عام و خاص اویند

العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج ۲، ص: ۳۱۱

الثالث العاملون عليها: و هم المنصوبون من قبل الإمام ع أو نائبه الخاص أو العام

در زمان فقیه مبسوط الید، سهم عاملین حذف نمی شود

العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج ۲، ص: ۳۱۲

و الأقوى عدم سقوط هذا القسم (سهم عاملین زکوات ساقط نمی شود) في زمان الغيبة مع بسط يد نائب الإمام

ع في بعض الأقطار

نعم يسقط (سهم عامل) بالنسبة إلى من تصدى بنفسه لإخراج زكاته و إيصالها إلى نائب الإمام ع أو إلى الفقراء

بنفسه

قول بیستم: مرحوم نایینی

ایشان علاوه بر دخالت مستقیم در نهضت مشروطه، برای اثبات این که در اسلام حکومت اسلامی داریم کتاب تنبیه الامة را نوشتند

این کتاب مقدمه ای برای این است که حکومت اسلامی را به فقیه جامع الشرائط بدهند و بحثهای مفصلی می کند درباره

مالیات	وجوب اطاعت حاکم شرع	الزامی بودن قوانین حاکم اسلامی
--------	---------------------	--------------------------------

و دو نفر از بزرگان (مرحوم آخوند و مرحوم شیخ عبد الله مازندرانی) که از اساتید مرحوم نایینی هستند مطالب تنبیه الامة را تایید کرده اند که تقریظشان در خود کتاب چاپ شده.

عبارات تنبيه الامة: تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: ۱۳۵

۱. ایشان بعد از این که احکام اسلام را به ثابت و متغیر تقسیم کرده و می فرمایند

در ثبوتات (یعنی: آنها که نص صریح درباره شان صادر شده)

تا قیام قیامت هیچ چاره ای جز تعبد به نص نیست

ولی در متغیرات (غیرمنصوصاتی که ترجیح آنها به دست ولی امر است)

در زمان حضور و بسط ید: به دست امام و عمال او است

-و به همین دلیل است که اطاعت ولی امر علیه السلام در آیه در عرض اطاعت رسول و خدا

آمده و سه بار کلمه اطیعوا تکرار نشده تا معلوم شود این اطاعتها از یک سنخ است.

اما در عصر غیبت: نواب عام همین اختیار را دارند

چون برای نواب عام، نیابت قطعی ثابت شده پس احکامی که درباره متغیرات اسلام صادر

می کنند لازم الاطاعة است.

متن تنبیه الامة:

همین طور در عصر غیبت هم ترجیحات نواب عام و یا مأذونین از جانب ایشان - لا محاله

به مقتضای نیابت ثابتة قطعیّه علی کل تقدیر، - ملزم این قسم است،

و در پایان تصریح می کنند که: نمی توان گفت: قوانین حکومت اسلامی، الزام شرعی ندارد

و از این بیان به خوبی حال هفوات و اراجیف مغرضین که این الزام و التزامات قانونیه

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: ۱۳۶

را شرعاً بلا ملزم پنداشته، منکشف و ظاهر شد که جز کمال غرضانیت و یا عدم اطلاع به مقتضیات

اصول مذهب، منشأ دیگری ندارد.

تاییدیه مرحوم آخوند: مطالب این کتاب که اصول مشروطه را از شریعت استفاده کرده، سزاوار تعلیم و تعلم است

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: ۳۳

تقریظ آیه الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

بسم الله الرحمن الرحيم رساله شریفه «تنبيه الأمة و تنزيه الملة» که از افاضات جناب مستطاب شریعت مدار، صفوة الفقهاء و المجتهدين ثقة الاسلام و المسلمين، العالم العامل آقا میرزا محمد حسین النائینی الغروی - دامت افاضاته - است، اجلّ از تمجید و سزاوار است که ان شاء الله تعالی به تعلیم و تعلّم و تفهیم و تفهّم آن، مأخوذ بودن اصول مشروطیت را از شریعت محقّقه استفاده و حقیقت کلمه مبارکه «بموالاتکم علّمنا الله معالم دیننا و أصلح ما کان فسد من دنیانا» را به عین الیقین ادراک نمایند. ان شاء الله تعالی.

فی شهر ربیع الأوّل سنة ۱۳۲۷ حرّره الأحرر الجاني محمد کاظم الخراساني محل مهر مبارک
تأییدیه مرحوم شیخ عبد الله مازندرانی: برای اثبات اتصال اصول و مبانی سیاست به دین کافی است

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: ۳۴

تقریظ آیه الله ملا عبد الله مازندرانی بسم الله تعالی شأنه

بحمد الله تعالی و حسن تأییده رساله شریفه «تنبيه الأمة و تنزيه الملة» چنان که مرقوم فرموده اند، اجلّ از تمجید و برای تکمیل عقاید و تصدیق وجدانی مسلمین به مأخوذ بودن تمام اصول و مبانی سیاسیه از دین قویم اسلام کافی و فوق مأمول است. فلله در مصنّفه المحقق و جزاه عن الاسلام و اهله خیرا و کثر فی الفقهاء و المجتهدين امثاله بمحمد و آله الطاهرين صلوات الله علیهم اجمعین.

في شهر ربیع الأوّل سنة ۱۳۲۷ حرّره الأحرر عبد الله المازندراني محل مهر مبارک

قول بیست و یکم: مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله

استاد بزرگوار ما حضرت آیت الله العظمی مظاهری دام ظلّه می فرمودند:

۱) مرحوم آیت الله بروجردی بارها می فرمودند:

«ولایت فقیه در فقه ما مسلم است

و من می دانم در اصول اربعماه روایات فراوانی درباره این امر مهم وجود داشته که دشمن و بی تفاوتی ما آنها را نابود کرده و به دست ما نرسیده و اگر همین روایاتی که در دستمان هست را جمع کنیم شاید به بیش از یک صد روایت می رسد»

۲) حضرت امام این جمله را برای خود من از قول آقای بروجردی نقل کردند که فرموده اند:

«من خیلی چیزها راجع به ولایت فقیه باید بگویم اما می ترسم و نمی شود گفت»

توجه شود که: ما در بحث روایات ولایت فقیه، بیش از سی دسته روایت می آوریم و منحصر در یک مقبوله نیست

که آن شخص گفته بود: ولایت فقیه فقط یک روایت دارد آن هم ضعیف السند است.

بلکه مجموعه روایات شاید بیشتر از دویست روایت می شود.

سایر شاگردان دیگر ایشان هم مشابه این جملات را از ایشان نقل کرده اند:

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی دام ظلّه نقل می کنند که ایشان در درس

فرموده اند:

▪ «ما چگونه می توانیم مسائل سیاسی را از مسایل دینی جدا سازیم، در حالی که حج یکی از عمیق ترین عبادات اسلامی است که رابطه انسان را با خدا به طرز نیرومندی برقرار می سازد و از نظر بعد عبادی چنان است که انسان را به کلی از ما سوی الله جدا کرده و به خداوند بزرگ مربوط می سازد ولی با این حال بعد سیاسی آن به قدری نیرومند است که از مهمترین ارکان اسلام محسوب می شود.»

(۱) برقله فقه و فقاہت: یادها و یادمان هایی از مرجع اعلای شیعه آیت الله العظمی بروجردی - یالثرات الحسین ۲۲۲.

در تقریرات درس مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله آمده

ایشان در این تقریرات وقتی به بحث اذن اقامه نماز جمعه در زمان غیبت می رسند و می فرمایند:

- شیخ فتوا به امکان اقامه نماز جمعه توسط فقیه داده
- و شاید وجهش این بوده که این اجازه را از ادله حکومت و ولایت فقیه استفاده کرده
- ◆ زیرا: برگزاری نماز جمعه- یا نصب امام جمعه- همیشه از وظائف حکام و شئون حکومتی بوده (از زمان پیامبر خدا و خلفای راشدین بوده و همیشه در نظر اصحاب ائمه علیهم السلام همین بوده)
- و به این مناسبت وارد بحث ولایت فقیه می شوند
- و با اعتراف به اینکه جای اصلی آن اینجا نیست
- ولی به طور موجز دلیل ثبوت حکومت برای فقیه و ولایت او در امور حکومتی را بیان می کنند

خلاصه کلام مرحوم آیت الله العظمی بروجردی:

در بحث نماز جمعه:

اسلام یعنی حکومت و تصور صحیح اسلام مساوی با این است که حکومت دارد پیامبر شخصا امور حکومت را اداره می کردند.
و ولایت فقیه از نظر عقلی آنقدر بین الرشید است که نیازی به ادله نقلیه و مقبوله عمر بن حنظله و مانند آن ندارد.

تقریرات خارج فقه بحث نماز جمعه جلد اول ص ۴۵۷
(منتظری، ۱۴۰۹ق، الجزء الاول، ص ۴۵۷؛ همو، ۱۳۶۹، ص ۵۳).
در جواب استفتائات: اختیارات فرا حربه ای ولی فقیه اجماعی است
استفتائات آیت الله العظمی بروجردی جلد دوم ص ۴۷۶
(بروجردی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۴۷۶-۴۷۹).

(1) در تقریرات نماز جمعه:

ایشان ابتدا سه مقدمه می آورند که در مقدمه چهارم آنها را اینگونه خلاصه می

کنند

البدر الزاهر في صلاة الجمعة والمسافر، ص: ۷۵ - ۷۶

الرابع: قد تلخص مما ذكرناه:

- ۱- أن لنا حوائج اجتماعية تكون من وظائف سائس الاجتماع وقائده.
- ۲- و أن الديانة المقدسة الإسلامية أيضا لم يهمل هذه الأمور بل اهتم بها أشد الاهتمام و شرعت بلحاظها أحكامها كثيرة و فوضت إجرائها إلى سائس المسلمين.
- ۳- و أن سائس المسلمين في الصدر الأوّل لم يكن إلا نفس النبي صلى الله عليه وآله ثم الخلفاء بعده.

(2) بعد ادامه می دهند:

- خوب اگر این عقیده شیعه هست - که هست -
- پس اصحاب اهلبیت علیهم السلام حتما درباره زمان عدم بسط ید امام یا نسبت به مکانها و اشخاصی که به امام دسترسی ندارند سوال می کرده اند:
- ◆ که اگر حکومت مخصوص شما است پس در این شرایط باید چه کرد؟
- پس حتما سوال و جوابهایی در این زمینه بوده که به دست ما نرسیده:
- پس حتما ائمه علیهم السلام کسانی را برای تصدی این امور حکومتی نصب کرده اند
- آیا کسی احتمال می دهد که ائمه، شیعه را از مراجعه به طاغوت نهی کنند و راه جایگزین برای آنها نگذارند؟
- ولی این سوال و جوابها به دست ما نرسیده مگر روایت عمر بن حنظله و ابوخیجه

البدر الزاهر في صلاة الجمعة والمسافر، ص: ۷۸

و كيف كان فنحن نقطع

بأن أصحاب الأئمة عليهم السلام سألوهم عمّن يرجع إليه الشيعة في تلك الأمور مع عدم التمكن منهم عليهم السلام

و أنّ الأئمة عليهم السلام أيضا أجابوهم بذلك و نصبوا للشيعة مع عدم التمكن منهم عليهم السلام أشخاصا يتمكنون منهم إذا احتاجوا،

غاية الأمر سقوط تلك الأسئلة و الأجوبة من الجوامع التي بأيدينا و لم يصل إلينا إلا ما رواه عمر بن حنظلة و أبو خديجة.

3) و در آخر درباره این که چه کسی برای حکومت نصب شده می فرماید:

حتما باید بگوئیم: اهلبیت علیهم السلام، فقها را برای این کار نصب کرده اند زیرا:

احدی به نصب غیر فقیه قائل نیست
پس: امر دائر است بین نصب فقیه و عدم نصب هیچ کس
و چون دومی باطل است پس حتما نصب فقیه صورت گرفته.
و حتما نصب فیه عادل روایات بسیاری داشته که به دست ما نرسیده
و مقبوله و صحیحه ابی خدیجه شاهد وجود آن روایات کثیره است:

البدر الزاهر في صلاة الجمعة و المسافر، ص: ۷۸ – ۷۹

و إذا ثبت بهذا البيان النصب من قبلهم عليهم السلام و أنهم لم يهملوا هذه الأمور المهمة التي لا يرضى الشارع بإهمالها- و لا سيما مع إحاطتهم بحوائج شيعتهم في عصر الغيبة - فلا محالة يتعين الفقيه لذلك، إذ لم يقل أحد بنصب غيره.
فالأمر يدور بين عدم النصب و بين نصب الفقيه العادل،
و إذا ثبت بطلان الأوّل بما ذكرناه صار نصب الفقيه مقطوعا به،
و يصير مقبولة ابن حنظلة أيضا من شواهد ذلك.

4) و این مدعا را در قالب قیاس استثنائی می ریزند و می فرمایند:

البدر الزاهر في صلاة الجمعة و المسافر، ص: ۷۹

و إن شئت ترتیب ذلك على النظم القیاسي فصورته هكذا:

إمّا أنه لم ينصب الأئمة عليهم السلام أحدا لهذه الأمور العامّة البلوى	و إمّا أن نصبوا الفقيه لها،
لكن الأوّل باطل	فثبت الثاني.

فهذا قياس	مؤلف من قضية	و حملية دلت على رفع	فيتنجز وضع	و هو
استثنائي	منفصلة حقيقة	المقدم،	التالي،	المطلوب.

5) و بحث را با این نکته تمام می کنند که:

معلوم شد در مقبوله کلمه حاکم در جمله «قد جعلته عليكم حاکما» به معنای حاکم در امور اجتماعی است نه خصوص قاضی
و بما ذكرناه يظهر أن مراده عليه السلام بقوله في المقبولة: «حاکما» هو الذي يرجع إليه في جميع

الأُمُور العامّة الاجتماعية التي لا تكون من وظائف الأفراد و لا يرضى الشارع أيضا بإهمالها- و لو في عصر الغيبة و عدم التمكن من الأئمة عليهم السلام- و منها القضاء و فصل الخصومات. و لم يرد به خصوص القاضي،

علاوه بر این که حتی اگر خصوص قاضی هم باشد ، قاضیان آن زمان فقط متکفل قضاوت و فصل خصومت نبوده اند بلکه شئون مختلف اجتماعی داشته اند و متکفل امور عام البلوی بوده اند
 كما في خبر إسماعيل بن سعد عن الرضا عليه السلام: «و عن الرجل يموت بغير وصية و له ورثة صغار و كبار، أ يحلّ شراء خدمه و متاعه من غير أن يتولّى القاضي بيع ذلك؟»

راجع التهذيب ۹- ۲۳۹، کتاب الوصایا، باب الزیادات، الحديث ۲۰.

(2) در استفتائی که از ایشان شده آمده

- منبع: استفتائات حضرت آیت الله العظمی بروجردی، جلد دوم، ص ۴۷۱ الی ۴۸۲، سوال ۱۹، چاپ موسسه حضرت آیت الله العظمی بروجردی
- در این استفتاء ، سوال کننده مطالبه دلیل بر ولایت مطلقه فقیه می کند و می پرسد که شما ولایت بینیه قائلید یا مطلقه و از ایشان مطالبه دلیل می کند و ایشان مشابه همان توضیحاتی که در تقریراتشان آمده را بیان می کنند.
- و من شاء فیرجع الیه.

* متن سوال: به نقل از سایت تبیان:

از <https://article.tebyan.net/179711/%D8%A2%DB%8C%D8%AA-%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87-%D8%A8%D8%B1%D9%88%D8%AC%D8%B1%D8%AF%DB%8C-%D9%88-%D8%B4%D8%A8%D9%87%D9%87-%D9%88%D9%84%D8%A7%DB%8C%D8%AA-%D9%81%D9%82%DB%8C%D9%87%>>

- در باب ولایت فقیه و مجتهد اولاً: نظر و رأی مبارک چیست؟ آیا ولایت عامّة التوسط بین الولاية المطلقة المعبر عنها بولاية أولى بأنفس، والدرجة النازلة که ولایت در امور حسبیّه باشد قائل هستید، یا همان ولایت در امور مخصوصه حسبیّه را که بعضی فرموده اند: قدر متیقّن از ادله است (۱)، عقیده دارید؟
- ثانیاً: در هر صورت مستدعی است اجمالاً اشاره به ادله منظور فرموده تا مستفیض شویم، و نیز جوهی از اشکالات را که ذیلاً معروض داشته بیان فرمایید.
- ۱- عمده دلیل پابرجا روایت متفقه ای که به نظر می رسد و می توان دلیل بر ولایت عامّه و مطلقه که عبارة آخری از حکومت است دانست، یکی حدیث ابی خدیجه (۲) و دیگر مقوله عمر بن حفصه است (۳).
- و اما روایت ابی خدیجه از دو جهت محل اشکال است؛ هم از راه سند، زیرا- علی ما قال ارباب الرجال (۴)- این مرد دو سه حالت داشته مدّتی از خطابیّه بوده (۵)، معلوم نیست این حدیث فی ایّ الأحوال صدر عنه، و هم از جهت دلالت؛ لآئه مشتمل علی قوله علیه السلام: «إني جعلته قاضياً» و لفظ حکومت ندارد تا بتوان ولایت از آن در آورد.
- و اما المقبولة؛ گرچه از حیث دلالت شاید تمام باشد لاشتماله علی لفظ «الحاكم» و مصطلح از آن کسی است که ینفذ الأمور السياسية و يتصدّى انتظام البلد و غیر همان الأمور العامّة، ولی از راه سند، این روایت مورد اشکال است؛ زیرا در سلسله روایات آن، داود بن حصین می باشد که در ایشان حرف بسیار است و قد ضعفه الشيخ و جمع آخر من الأجلاء (۶).
- ۲- و اما اخبار دیگر که به آن ها تمسّك کرده اند برای اثبات ولایت عامّه از قبیل: «علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل» (۷)، یا قوله علیه السلام: «مجارى الأمور بيد العلماء» (۸)، و قوله علیه السلام فی التوقيع: «وأمّا الحوادث الواقعة، فارجعوا إلی رواة أحاديثنا، فإنهم حجّتی علیکم و أنا حجّة الله علیهم» (۹)، الخ و غیر ذلك (۱۰).

- این احادیث بر حسب دلالت گرچه چنین به نظر می رسد که تمام باشند، ولی از جهت سند مثل این که أسوء حالاً از روایات سابقه هستند، مع ذلك علمای اعلام مانند: شیخ انصاری قدس سره به طریق آن ها عنایتی

نفرموده و دقت نکرده‌اند، بلکه منکرین ولایت عامّه در دلالت آن‌ها مناقشه فرموده‌اند و روی احتمالات این دسته اخبار را رد کرده‌اند (۱۱) چنان چه قائلین به ولایت منهم صاحب «الجواهر» استدلال به آن‌ها کرده و ابداً بررسی اسناد نفرموده‌اند، کما فی باب الأمر بالمعروف من «الجواهر» و غیره (۱۲)، از این جاست که اشکال دیگری پیدا می‌شود.

- ۳- و آن این که آیا بنای اصحاب بر آن است روایاتی که در کتب اربعه و جوامع عظام ضبط شده، إذا لم تکن من النوادر، مطلقاً به آن‌ها ترتیب اثر داده و قواعد درایتی اصول را نسبت به این قبیل روایات اعمال نمی‌فرمایند کما شاع فی بعض الألسن؟ (۱۳)
- و هم می‌بینیم در مواردی فقهاء در عامّین من وجه از اوّل معامله تعارض فرموده و آن مرجّحات و قواعد که در اصول تفصیل داده، در فقه به کار نمی‌بندند، چنان‌چه ملاحظه می‌فرمایید نسبت به روایت ابی خدیجه و مقبوله‌نیز هیچ رعایت سند نفرموده‌اند، و در باب قضاء و غیره به آن‌ها استدلال کرده، و این کان فی المقبولة إشکال آخر از جهت آن که ذیل آن ظاهر در شبهات حکمیّه است و مربوط به قضا نیست.
- و این قیل: این اخبار چون مورد استناد قدما- رضوان الله علیهم- بوده، لذا شهرت جبر سند آن‌ها را نموده.
- عرض می‌کنیم: این هم یکی از اشکالات ما است.
- ۴- اوّلاً: فتوای قدما را در این باب درست به دست نیاوریم سوای ما نشیر إلیه.
- و ثانیاً: استناد ایشان به روایات مذکوره هیچ معلوم نگردیده تا شهرت جابر محقق گردد، بلی؛ نزد متأخرین، ولایت عامّه مشهور است، زیرا در «لمعه» فی باب الأمر بالمعروف می‌فرماید: يجوز للفقهاء حال الغیبة إقامة الحدود (۱۴)، الخ.
- و محقق خوانساری قدس سره تصریح فرموده که مشهور و معروف عند الأصحاب این است که: إنّ الفقهاء نواب الإمام علیه السلام (۱۵)، بلکه من المحقق الثانی قدس سره إنّ ادّعی الإجماع علی ذلك (۱۶)، و اما آن چه از فتاوی قدما به نظر رسیده در «مراسم» و «وسیله» و «غنیه» فرموده‌اند: فوضوا علیه السلام فی زمان الغیبة إقامة الحدود إلی الفقهاء (۱۷).
- ۵- مضافاً إلی ما ذکر، ولایة عامّه و مطلقه فقیه و مجتهد چنین می‌نماید که اصل مسلم و ارتکازی اصحاب بوده است، زیرا ما ابواب فقهیه را سیر می‌کنیم و می‌بینیم به طور عموم فقها و مجتهدین را حاکم و مرجع امور می‌دانند، اما در ابواب معاملات، من جمله از اولیای عقد را حاکم می‌شمرند سوای باب النکاح علی اختلاف فیه.
- و این امکان آن یقال: این قسمت از شئون تصرّف در اموال صغار و قاصرین است که از امور حسبیّه می‌باشد، ولی در مسأله مجهول المالك که همه گفته‌اند: و فی اللقطة أنّ بعضهم بایستی رجوع به حاکم شرع نماید، و هم چنین در باب حجر و قلّس عموماً حاکم را همه کاره دانسته‌اند، كذلك فی باب الرهن و غیره، و هكذا فی المرأة المفقود زوجها نیز امر او را با حاکم فرموده‌اند کما وردت الروایات فیها ایضاً (۱۸)، و غیر ذلك من الموارد کما یظهر للمتنبّع، که خلاصه این طور فهمیده می‌شود که: مرجعیّت و نفوذ امر مجتهدین تنها در امور حسبیّه نیست.
- ۶- این روایات مشهوره دیگر که «السلطان» أو «الحاکم ولیّ من لا ولیّ له» (۱۹)، و دیگر «الحاکم ولیّ الممتنع» (۲۰)، و هم چنین «الحاکم ولیّ الغائب» (۲۱) باشند، سند آن‌ها در دست نیست، آیا در جوامع عظام در چه محلی ضبط گشته، که اگر این اخبار اعتبارشان ثابت گردد نیز دلیل حکومت عامّه، و یا لا اقل مؤید می‌شوند؟
- مستدعی است حکم اصل مسأله را مرقوم و هم لطفاً جواب اشکالات را مجملأً بیان فرمایید، متّع الله المسلمین ببقائکم.

* پاسخ معظم‌له بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از امور مقررّه در اسلام حکومت است به اجماع علماء الاسلام، بل الضرورة من الدين و حاکم را وظایفی است معینّه از اجرای حدود و حفظ ثغور و نظم امور و اقامه عدل و اخذ حقوق مستحقّین از ممتنعین از اداء، و حجر بر اشخاصی که بسط ید آن‌ها بر مالشان موجب تلف مال خود آن‌ها یا تضییع حقوق دیگران است، و حفظ اموال کسانی که صالح برای حفظ آن‌ها نیستند، و فصل خصومات و غیر این‌ها از اموری که تصدّی آن‌ها در جمیع ملل شأن رئیس است، و ثبوت این وظائف هم برای حاکم مسلمین و منصوب از قبل سلطان اسلام محل اتفاق فریقین است.

عامّه در کتاب الإمامه و خاصّه در کتاب القضاء متعرّض بسیاری از این وظایف شده‌اند، و عمل خلفا و حکام هم بر آن بوده، و بسیاری از اخبار هم در موارد کثیره متعرّض آن‌ها شده‌اند بر وجهی که مفروغ عنه بودن آن‌ها معلوم می‌شود.

مثلاً: حفص بن غیاث از اُبی عبد الله علیه السلام سؤال کرد: من یقیم الحدود، السلطان أو القاضی؟ فقال علیه السلام: «إقامة الحدود بید (۲۲) من إلیه الحكم» (۲۳).

و سعد بن اسماعیل اشعری از حضرت رضا- سلام الله علیه- سؤال نمود: کسی مرده و اموالی از او مانده و صغار دارد، آیا می‌شود بدون تولّی قاضی از اموال او چیزی خرید یانه؟ (۲۴) إلی آخر الحديث.

و امیر المؤمنین- سلام الله علیه- به شریح فرمودند: «اشخاصی که امتناع از ادای حقوق و دیون مردم می‌کنند آن‌ها را حبس کن و حقّ مردم را بگیر» (۲۵).

وناھیک (۲۶) فی ذلك عهد امیر المؤمنین علیه السلام إلی مالک بن الحارث الأشتر النخعی حین ولّاه مصر (۲۷)، إلی غیر هذه من الروایات (۲۸).

پس ثبوت این مناصب برای من إلیه الحكم معلوم است، و عباراتی که نقل فرموده‌اید-که فقها در باب رهن و لقطه و نکاح و سایر ابواب رجوع به حاکم را ذکر کرده‌اند- مفاد این‌ها ثبوت بیان مناصب سیاسیه است برای هر کس که بر حسب احکام اسلام سیاست و حکومت به او مفوّض است.

و لذا عامّة و خاصّه در این ابواب همه ذکر مرجعیّت حاکم را نموده‌اند، و نیز عبارت: «الحاکم ولیّ الممتنع» (۲۹) و «السلطان ولیّ من لا ولیّ له» (۳۰)- که ظاهراً تعبیر فقهاست، نه حدیث- مربوط به همان باب است که محل تسالم فریقین است و مربوط به عموم ولایت فقیه که استدلال به آن‌ها برای این مطلب فرموده‌اید نیست.

و منشأ این اختلاف که مخصوص شیعه است و فقه عامّه را در آن نصیبی نیست، این است که پس از آن که بر حسب اصول مذهب شیعه امامت و سلطنت عظمی مخصوص اشخاص معینّه است که منصوب از قبل خداوند جلّ شأنه می‌باشند، و کسانی که از قبل آن‌ها دارای وظایف سیاسیه باشند، و اتفاق بر آن که منصوب از قبل آن‌ها فقهای شیعه امامیه باشند نه غیر، آیا نصب فرمودن ائمّه علیهم السلام آن‌ها را، در تمام مناسب سیاسیه بوده، یا فقط مخصوص به قضاوت است؟ مورد اختلاف است، و اخبار مذکوره و عبارت مرقومه، اجنبی از این مسأله مخصوصه به فقه شیعه است.

بلی؛ فقط چیزی که می‌شود برای عموم ولایت استدلال به آن کرد همانا روایت عمر بن حنظله و اشباه آن است که حاکی‌اند از نصب ائمّه علیهم السلام علما را، پس محتاجیم به این که همان روایت را از حیث سند و دلالت تصحیح کنیم، پس می‌گوییم:

نظر به این که امور سیاسیه مورد احتیاج و ابتلای عامّه مردم است، و عامّه که در آن زمان غلبه تامّه داشتند، در این امور به سلاطین زمان خود و منصوبین از قبل آن‌ها- از حکام و قضات و غیرهم- مراجعه می‌کردند و رفع احتیاج آن‌ها می‌شد، و امامیه که بر حسب اصول مذهب برای آن‌ها سلطنت و حکومتی

قابل نبودند، البتّه در این مسائل عام البلوی رجوع به ائمّه طاهرین- سلام الله علیهم- نموده و استفتاء کرده‌اند، که ما در موارد احتیاج به‌چه نحو عمل کنیم.

و جواب این مطلب هم البتّه از آن‌ها صادر شده و به واسطه عموم بلوی، علمای امامیه از طبقه چهارم و پنجم و من بعد آن‌ها ضبط این فتوی را نموده‌اند، و ابلاغ به عوام هم در همان زمان کرده‌اند، و مورد عمل آن‌ها هم واقع شده و نمی‌توانیم باور کنیم که این همه فقهاء از اصحاب امامین صادقین و من بعد آن‌ها که حمله ائمّه علیهم السلام بوده‌اند، استعلاج این معنی را از ائمّه عصر خود نکرده باشند، و فقط عمر بن حنظله که بر حسب استقصای روایات، احادیث زیادی نقل نکرده فقط متفطن این معنی شده باشد، و در مقام علاج و چاره جویی بر آمده، البتّه این معنی را بزرگان فقهای اصحاب نیز سؤال کرده‌اند.

نهایت امر، از آن جایی که جوامع اوّلیه حدیث که کتب زیادی بوده از دست رفته و جوامع متأخّره هم استقصای احادیث آن‌ها را نکرده‌اند، موجب شده که بر حسب تصادف برای ما این چند روایت باقیمانده و مسنداً به ما رسیده.

و نیز عمر بن حنظله هم که کتابی داشته راوی کتاب او منحصر به داود بن الحصین نبوده و منشأ این انحصار همان است که ذکر شد، و کثیری از طبقه خاصّه از عمر بن حنظله روایت نموده‌اند، و داود بن الحصین را فقط شیخ- علیه الرحمه- که چندان مضطلع (۳۱) به فنّ رجال نبوده‌اند، او را رمی به وقف کرده‌اند (۳۲).

و این معنی را نجاشی که تصنیف کتابش متأخّر از تصنیف کتاب شیخ بوده و کتاب شیخ نزد او حاضر بوده و تبخّر او در رجال به مراتب بیشتر از شیخ بوده، متعرّض آن در ترجمه حالات داود نشده و او را توثیق کرده (۳۳) که بر فرض ثبوت آن، خبر موثق است، و با اشتها حکم از حیث فتوی بین قدما و متأخّرين از حجّیت ساقط نمی‌شود.

و اما این که مرقوم داشته‌اید، که از قدما غیر از «مراسم» و «وسيله» و «غنيه» در جای دیگر این فتوی را نیافته‌اید، چنین نیست، بلکه مفید- علیه الرحمه- در «مقنعه» و شیخ ابی الصلاح در «کافی» متعرّض این مطلب شده‌اند، بلکه شیخ ابی الصلاح استدلال به حدیث عمر بن حنظله و غیر آن در «کافی» نموده است، بلکه از «نهایه» شیخ هم این فتوی مستفاد می‌شود (۳۴)، نهایت آن که استفاده از آن محتاج به مقدمه‌ای است که مجال ذکر آن نیست.

قال المفید فی «المقنعة»: وأما إقامة الحدود فهو إلى سلطان الإسلام وهم أئمة الهدى من آل محمد صلى الله عليه وآله أو من نصبوه لذلك من الأمراء والحكام، وقد فوضوا النظر فيه إلى فقهاء شيعتهم مع الإمكان- إلى أن قال:- وللفقهاء من شيعه آل محمد عليهم السلام أن يجمعوا بإخوانهم في الصلوات الخمس وصلوات الأعياد والاستسقاء والخسوف والكسوف إذا تمكّنوا من ذلك وأمنوا فيه من معرّة أهل الفساد ولهم أن يقضوا بينهم بالحق، ويصلحوا بين المختلفين في الأعادي عند عدم البيّنات، ويفعلوا جميع ما جعل إلى القضاة في الإسلام؛ لأنّ الأئمة عليهم السلام قد فوضوا إليهم ذلك عند تمكّنهم منه بما ثبت عنهم فيه من الأخبار، وصحّ به النقل عند أهل المعرفة من الآثار (۳۵)، إلى آخر ما قال، فراجع!

وقال الشيخ أبو الصلاح في «الكافي» في فصل عقده في أواخر كتاب القضاء لبيان من بيده تنفيذ الأحكام فقال: في أدلة تنفيذ الأحكام الشرعيّة والحكم بمقتضى التعبد فيهما من فروض الأئمة عليهم السلام المختصّة بهم دون من عداهم ممّن لم يؤهّلوا لذلك، فإنّ تعذر تنفيذها بهم وبالمأهول لها من قبلهم لأحد الأسباب، لم يجز لغير شيعتهم تولّى ذلك ولا التحاكم إليه ولا التوصل بحكمه إلى الحقّ ولا تقليده الحكم مع الاختيار ولا لمن لم تتكامل له شروط النائب من الإمام عليه السلام في الحكم من شيعته وهي: العلم بالحقّ المرّد إليه، والتمكّن من إمضائه على وجهه، واجتماع العقل والرأى، وصحّة الحكم والبصيرة بالوضع، وظهور العدالة والورع والتدين بالحكم، والقوة على القيام به و وضعه مواضعه- إلى أن قال:- فمن تكاملت له هذه الشروط فقد أذن له من تقلّد الحكم وإن كان مقلّده ظالماً متغلباً

و عليه متى عرض لذلك أن يتولّاه- لكون هذه الولاية أمراً بمعروف ونهياً عن منكر- تعيّن فرضهما بالتعريض للولاية عليه وإن كان في الظاهر من قبل التغلب فهو نائب عن ولى الأمر عليه السلام في الحكم، ومأهول له؛ لثبوت الإذن منه وأبائه عليهم السلام لمن كان بصفته في ذلك- إلى أن قال:-

وإخوانه في الدين مأمورون بالتحاكم وحمل حقوق الأموال إليه والتمكين من أنفسهم بحدّ أو تأديب تعيّن عليه، لا يحلّ لهم الرغبة عنه إلّا الخروج عن حكمه- إلى أن قال:-وقد تظافر الروايات عن الصادقين عليهما السلام بمعنى ما ذكرنا، فروى عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال:

«أيّما رجل كان بينه وبين أخ له معادات في حقّ فدعاه إلى رجل من إخوانه ليحكم بينهما فأيّما فأيّما يرافعه إلى هؤلاء، كان بمنزلة الذين قال الله عزّ وجلّ: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ» (٣٦) الآية.

وعنه- صلوات الله عليه:- «إياكم أن يخاصم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور، ولكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضايانا فاجعلوه بينكم، فإنّي قد جعلته عليكم قاضياً فتحاكموا إليه» (٣٧).

روى عمر بن حنظلة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا يكون بينهما منازعة في دين أو ميراث، ثمّ ذكر الحديث إلى قوله عليه السلام: «وهو في حدّ الشريك بالله» (٣٨) انتهى ما أردنا نقله من كلامه.

(١)

قول بیست و دوم: حضرت امام

قدس سره

ایشان می فرمودند:

ولایت فقیه حرف همه فقها است و آن قدر ضروری است که از تصویرش ، تصدیق می آید

وقتی قانون اساسی را برای امضاء به ایشان دادند فرمودند:

آنچه راجع به ولایت فقیه اینجا نوشته شده برخی از شئون ولی فقیه است و بیش از این را نتوانسته اند بگویند. (به نقل از حضرت آیت الله العظمی مظاهری دام ظلّه الوارف)

امام در مصاحبه ای با «پرفسور الگار» آمریکایی نیز فرمودند:

«این که در قانون اساسی هست، این بعضی شئون ولایت فقیه است» نه همه شئون ولایت فقیه ...

این را قرارش دادند با آن همه قیودی که همه اش قیود یک چیزی بوده است که خوب قرار دادند، ما هم تابعیم، لکن این مسئله نیست، مسئله بالاتر از این است، اما خوب، البته ملت یک چیزی را که خواستند ما همه تابع او هستیم.»

ر.ک: صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۴۶۵

در حالی که اختیاراتی که در قانون اساسی آمده کم نیست بلکه مهمترین اختیارات برای اداره کشور در امور اساسی به دست رهبر است مثل:

۱) **سیاستهای کلی و نظارت بر اجرای آنها و فرمان همه پرسی**

۲) **فرماندهی کل نیروهای مسلح و عزل و نصب فرماندهان ارشد آنان و برخی**

مسئولین سطح بالای حکومتی (فقهای شورای نگهبان، صدا و سیما، قوه قضائیه و...)

۳) **اعلام جنگ و صلح و عفو محکومین**

۴) **حل اختلاف قوا و معضلات نظام که از راه عادی و قانونی قابل حل نیست**

۵) **تنفیذ یا عزل رئیس جمهور**

اختیارات رهبر در قانون اساسی در اصل ۱۱۰ آمده و به این شرح است:
اصل یکصد و دهم :

وظایف و اختیارات رهبر:

- 1- تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- 2- نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام.
- 3- فرمان همه‌پرسی.
- 4- فرماندهی کل نیروهای مسلح.
- 5- اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها.
- 6- نصب و عزل و قبول استعفاء: الف- فقهای شورای نگهبان. ب- عالی‌ترین مقام قضاائیه. ج- رئیس سازمان صدا و سیماي جمهوری اسلامی ایران. د- رئیس ستاد مشترک. هـ- فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. و- فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی.
- 7- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه.
- 8- حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- 9- امضاء حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم- صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید، باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد.
- 10- عزل رئیس‌جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی، یا رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل هشتاد و نهم.
- 11- عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه قضائیه. رهبر می‌تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند.

قول بیست و سوم: مرحوم خویی رحمته الله

ایشان در مدت ۵۰ سال مرجعتشان درباره ولایت فقیه سه قول دارند

از آنجا که به غلط مشهور شده که ایشان ولایت فقیه را قبول ندارند لذا قول ایشان را تفصیل بیشتری می‌دهیم تا دقیقاً کلام ایشان و تطوراتی که داشته معلوم شود.

(1) قول اول: در مصباح الفقاهه انکار ولایت مگر در حربه حد اقلی

قولی است که مقرر های درس ایشان در مکاسب و در ذیل کلام مرحوم شیخ نقل کرده اند.

که قول ایشان تابع مرحوم شیخ در مکاسب است بلکه بیشتر یعنی می‌فرمایند:

ولی فقیه حق ندارد بگوید امروز اول ماه است

بله حسب (اموری که لا یرضی الشارع بترکه) را می‌تواند قیام کند اما از باب این که بر همه واجب

است و لذا بر فقیه اولی است

اما نمی‌دانیم در این مدت آیا ایشان سهم امامی که می‌گرفتند را چه می‌کردند و آیا اصلاً می‌گرفتند یا نه؟ در اجتهاد و تقلید هم ولایت فقیه را به قضا و و فتوا اختصاص داده اند.

(2) قول دوم: در منهاج الصالحین توسعه ولایت تا مرز جهاد ابتدایی از باب حسبه

که حدود سی سال قبل وفاتشان نوشته شده

آنجا که ولایت فقیه را در باب جهاد ثابت می‌کنند و خیلی هم دامنه دار می‌گویند

حتی آنجا که صاحب جواهر می‌فرمایند: فقیه حکم جهاد ابتدایی می‌تواند بدهد

ایشان می‌فرمایند «لیس ببعید» از باب حسبه

یعنی همان که می‌فرمود حق ندارد بگوید امروز اول ماه است اینجا می‌فرمایند که حق دارد اعلام جهاد کند.

(3) قول سوم: در مبانی تکمله منهاج ولایت مطلقه از باب نصب

که در اواخر مرجعتشان بوده (در سال ۱۳۹۵ قمری یعنی ۱۸ سال قبل وفاتشان و ۱۵ سال قبل از انتفاضه شعبانیه مردم عراق نوشته اند) و همان وقت بود که سر و صدایی درباره ولایت فقیه پیدا شد (مصادف با سال ۱۳۵۴ شمسی که حضرت امام در نجف بحث ولایت فقیه را (در سال ۱۳۴۸) بیان کرده بودند و آخرین سالهایی بود که در نجف تشریف داشتند) که ایشان ۱۸۰ درجه از قول دوم هم بر می‌گردند و می‌فرمایند:

ولایت فقیه هست

از باب نصب هم هست

و تسمک به صحیحه حفص و توقیع شریف (اما الحوادث الواقعه) می کنند و آن را صحیح می دانند
و می فرمایند: آنچه معصوم دارد ولی فقیه هم دارد
و ادله مخالف ضعیف است

منهاج

یک دوره فقه خلاصه - عمدتا برای رفع نیاز مقلدین فاضل- است که در حکم رساله عملیه بوده

ابتدا توسط مرحوم سید محسن حکیم نوشته شده

اما چون یک دوره فقه مساله ای نسبتا کامل بوده مورد توجه بسیاری علما واقع شده و بر آن حاشیه نوشته
اند و آن را بر اساس فتاوی خود باز نویسی کرده اند

و از جمله آنها مرحوم خویی است که یک تکمله ای هم بر آن نوشته اند.

(برخی شاگردان ایشان هم همین کار را کرده اند از جمله مرحوم روحانی ، مرحوم تبریزی و آیت

الله وحید)

کتاب قضا و شهادت را

ایشان علاوه بر حاشیه ، شرح هم کرده اند

حتی متن تکمله هم از ایشان است که به شرح مبانی و ادله آن پرداخته اند.

و در تکمله ، همان را که حضرت امام فریاد می زدند ایشان هم فرموده اند

و بعد از آن هم با ضعیف شدن صدام، عملا همان ولایت فقیه را تشکیل دادند اما نشد

و شاید قطعا بیش از ۵۰ مورد می توان پیدا کرده که به فقیه جامع الشرایط، اطلاق ولی امر کرده اند و کلیه
امور شرع را به دست ولی امر داد اند

بعد از این توضیح، برخی عبارات ایشان را در هر سه مرحله فتوایشان می خوانیم

۱) عبارت اول: در کتاب جهاد

در حالی که فتوای مشهور این است که جهاد ابتدایی در زمان غیبت جایز نیست اما ایشان فتوا به جواز جهاد
می دهند.

آنجا که می فرمایند: جهاد می تواند بکند اما از باب حسبه :

کتاب جهاد تکمله ندارد و فقط متن منهاج است که مثل عروه، حکم را به صورت مساله مساله گفته اند:

ایشان در کتاب جهاد در ذیل مساله ۲ از مسائل شرایط جهاد

بعد از این که در مقام اول می فرمایند:

جهاد ابتدائی در زمان حضور معصوم علیه السلام باید به اذن امام باشد و ادله آن را می آورند

در مقام دوم درباره جهاد در زمان غیبت توضیح می دهند و می فرمایند:

در زمان غیبت هم اذن جهاد به دست فقیه جامع الشرایط است

البته از باب حسبه با آن تقریبی که ما می گوئیم

تقریب ایشان از این قرار است:

جهاد امر مهمی است

که متوقف بر جمع آوری لشکر و سلاح

و وجود فرمانده ای است که مسلمین از او اطاعت کنند

به همین دلیل است که متعین در فقیه می شود

و او باید از باب حسبه متکفل این امر مهم گردد

زیرا اگر دیگری به عهده بگیرد موجب هرج و مرج یا عدم تحقق جهاد به شکل کامل

می گردد.

ایشان می فرمایند:

منهاج الصالحین (للخوئی)، ج ۱، ص: ۳۶۶

المقام الثاني: أنا لو قلنا بمشروعية أصل الجهاد في عصر الغيبة فهل يعتبر فيها إذن الفقيه الجامع

للشرائط أو لا؟

یظهر من صاحب الجواهر (قدس سره) اعتباره بدعوى عموم ولايته بمثل ذلك في زمن الغيبة.
و هذا الكلام غير بعيد بالتقريب الآتي،
و هو أنّ

على الفقيه أن يشاور في هذا الأمر المهم أهل الخبرة و البصيرة من المسلمين
حتى يطمئن بأنّ لدى المسلمين من العدة و العدد ما يكفي للغلبة على الكفار الحربيين،
و بما أنّ

عملية هذا الأمر المهم في الخارج بحاجة إلى قائد و أمر يرى المسلمين نفوذ أمره
عليهم،

فلا محالة

يتعين ذلك في الفقيه الجامع للشرائط،
فإنّه يتصدّى لتنفيذ هذا الأمر المهم من باب الحسبة
على أساس أنّ

تصدّى غيره لذلك يوجب الهرج و المرج
و يؤدّي إلى عدم تنفيذه بشكل مطلوب و كامل.

(عين این عبارات، در منهاج آیت الله تبریزی و وحید و روحانی هم تکرار شده یعنی مورد فتوای
آنها هم هست.)

2) عبارت دوم ایشان: در بحث غنائم

ایشان در باره غنائم جنگی می فرمایند: (در منهاج سه نفر مذکور بالا هم عینا این عبارات هست.)

منهاج الصالحين (للخوئي)، ج ۱، ص: ۳۷۹

نعم، لولي الأمر حقّ التصرف فيه كيفما يشاء حسب ما يرى فيه من المصلحة قبل التقسيم فإنّ ذاك مقتضى
ولايته المطلقة على تلك الأموال،

مراد ایشان از ولی امر همان کسی است که جهاد به اذن او انجام شده که در عبارات بعدی به آن

تصریح هم می کنند و مراد از کلمه ولی امر و نایب امام را همان فقیه جامع شرایط اعلام می کنند:
اولاً: وقتی در ابتدای بحث، حق جهاد ابتدایی را به فقیه داده اند پس در چنین جهادی ، ولی امر همان
فقیه جامع شرایط است

ثانیاً: وقتی ایشان در ابتدا حق جهاد ابتدایی در زمان غیبت را به فقیه می دهند و بعد احکام جهاد مثل
غنائم و مانند آن را بیان می کنند یعنی همه آن احکام درباره فقیه هم جاری است.

یعنی مجتهد، جهاد کرده و غنیمت گرفته (و حق جهاد و اخذ غنائم را داشته) والان مثل پیامبر صلی الله
علیه و آله حق تصرف در غنائم را هم دارد. چنانچه دیدیم پیامبر در فتح مکه همه غنائم را به اهل مکه و
صاحبان قبلی آنها بخشیدند.

و ایشان ادله ای که برای این حکم می آورند همگی احادیثی است که این حقوق را برای امام

ثابت می کند و ایشان همان حقوق را برای ولی امر (که شامل نایب عام امام هم می شود) می آورند و حق
را به او هم سرایت می دهند.

3) عبارت سوم: در بحث جزیه

اخذ جزیه را در زمان غیبت از وظایف فقیه جامع شرایط می دانند.

منهاج الصالحين (للخوئي)، ج ۱، ص: ۳۹۲

(مسألة ۶۳) الظاهر أنه لا فرق في مشروعية أخذ الجزية من أهل الكتاب بين أن يكون في زمن الحضور

أو في زمن الغيبة لإطلاق الأدلة و عدم الدليل على التقيد، و وضعها عليهم في هذا الزمان إنما هو بيد

الحاكم الشرعي كما و كيفا حسب ما تقتضيه المصلحة العامة للأمة الإسلامية.

و نظير این را در منهاج، قطعا بیش از ۵۰ مورد می توان یافت

دقت شود:

ایشان کلمه «الحاکم الشرعی» را به فقیه اطلاق می کنند

و در جاهای دیگر کلمه «نایب الامام» را اطلاق می کنند

و این دو اصطلاح می فهماند که در ذهن شریف ایشان در این زمانها

ولایت فقیه فقط از باب حسبه ولایت او ثابت نشده

زیرا حسبه نمی تواند نیابت یا حکومت شرعی درست کند و فقط می تواند ولایت درست کند.

معلوم می شود

ایشان ولایت فقیه را از باب حسبه و ادله هردو توانسته اند ثابت کنند.

۴ عبارت چهارم: در باب خمس: به فقیه اطلاق «نایب الامام» می کنند و می فرمایند: سهم امام باید با نظر

نایب امام مصرف شود:

منهاج الصالحين (للخوئي)، ج ۱، ص: ۳۴۸

مسألة ۱۲۶۵: النصف الراجع للإمام عليه و على آباءه أفضل الصلاة و السلام يرجع فيه في زمان الغيبة إلى

نائبه و هو الفقيه المأمون العارف بمصارفه اما بالدفع إليه أو الاستئذان منه، و مصرفه ما يوثق برضاه عليه

السلام بصرفه فيه «۱» ...

معلوم است که اطلاق نایب الامام بر فقیه بیش از حسبه است.

۵ عبارت پنجم: در کتاب امر به معروف و نهی از منکر: حق اجرای مرحله یدی از امر به معروف

که منجر به قتل و ضرب و جرح و معیوب کردن یا شکستن عضو و مانند آن بشود را از مکلف گرفته و آن را

مخصوص امام و نایب امام می دانند. (همانطور که در باب خمس گذشت ایشان نایب امام را فقیه جامع شرایط نام برده اند.)

منهاج الصالحين (للخوئي)، ج ۱، ص: ۳۵۳

«مسألة ۱۲۷۳: إذا لم تكف المراتب المذكورة في ردع الفاعل ففي جواز الانتقال إلى الجرح و القتل و جهان، بل

قولان أقوامهما العدم، ... نعم يجوز للإمام و نائبه ذلك إذا كان يترتب على معصية الفاعل مفسدة أهم من

جرحه أو قتله، و حينئذ لا ضمان عليه «۱».

۶ عبارت ششم از تکمله منهاج

ایشان در تکمله به راستی مطلب را کامل کرده اند که تقریبا حدود هفت الی هشت سال قبل رحلت ایشان نوشته شده

در بحث اقامه حدود در کتاب قضا و شهادات در تکمله که شرح منهاج است می فرمایند:

در متن مساله : حاکم جامع شرایط - در زمان غیبت- می تواند اقامه حدود کند

مباني تکملة المنهاج، ج ۴۱ موسوعة، ص: ۲۷۳

(مسألة ۱۷۷): يجوز للحاكم الجامع للشرائط إقامة الحدود على الأظهر (۱).

در شرح این مساله ، حکم را به مشهور نسبت می دهند و تنها مخالف را ابن زهره و ابن ادريس دانسته و فتوای آنها را اثبات نشده می دانند.

(۱) هذا هو المعروف و المشهور بين الأصحاب،

بل لم ينقل فيه خلاف إلاّ

ما حکي عن ظاهر ابني زهره و إدريس من اختصاص ذلك بالإمام أو بمن نصبه لذلك «۱».

و هو لم يثبت،

و يظهر من المحقق في الشرائع و العلامة في بعض كتبه التوقف «۲».

و در مقام ارائه دليل بر وجود حق برای مجتهد نسبت به اقامه حدود می فرمایند:

1- اقامه حدود برای مصالحی آمده که مخصوص به زمان حضور نیست

2- علاوه بر این که ادله حدود نیز در کتاب و سنت محدود به زمان نیست

همین دلیلهایی است که حضرت امام هم برای اثبات ولایت فقیه به آنها استناد می کنند

و يدلّ علی ما ذکرناه أمران:

الأوّل: أنّ إقامة الحدود إنّما شرّعت للمصلحة العامة و دفعاً للفساد و انتشار الفجور و الطغیان بین

الناس، و هذا ینافی اختصاصه بزمان دون زمان،

و ليس لحضور الإمام (عليه السلام) دخل في ذلك قطعاً،

فالحكمة المقتضية لتشريع الحدود تقضي بإقامتها في زمان الغيبة كما تقضي بها زمان الحضور.

الثاني: أنّ أدلّة الحدود کتاباً و سنّة مطلقه و غیر مقیّده بزمان دون زمان،

كقوله سبحانه «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً» «۳»، و قوله تعالى «السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ

فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا» «۴».

و معلوم است که هرکسی نمی تواند خودش متکفل اجرای حدود گردد

زیرا

اولاً: موجب اختلال نظام و منجر به هرج و مرج می شود

و من الضروري أنّ ذلك لم يشرّع لكلّ فرد من أفراد المسلمين، فإنّه يوجب اختلال النظام، و أنّ لا

يثبت حجر على حجر،

ثانياً: در روایات منع شده:

بل استفاد من عدّة روایات أنّه لا يجوز إقامة الحدّ لكلّ أحد

بنابر این:

باید به قدر متیقّن اكتفا کنیم که همان حاکم شرع و من إليه الامر است

فإذن لا بدّ من الأخذ بالمقدار المتیقّن، و المتیقّن هو من إليه الأمر، و هو الحاکم الشرعي.

و یک دسته روایت هست که موبد این قدر متیقّن است

و تؤیّد ذلك عدّة روایات:

اولین روایت: توقیع شریف است :

این همان روایتی است که

پنجاه سال پیش آن را ضعیف السند دانسته بودند

ولی در اینجا می پذیرند که معتبر است و به آن استناد می کنند
ولی به نظر ما همانطور که برخی فقها فرموده اند:

این روایت از اسرار شیعه است
و معقول نیست که مرحوم کلینی از برادرش ، سری از اسرار شیعه را نقل کند در حالی که
به برادرش وثوق نداشته باشد

اسحاق بن یعقوب توسط عمروی نایب خاص حضرت نامه ای نوشته که در غیبت چه کنیم و

حضرت اما الحوادث الواقعة را فرموده اند و مرحوم خویی در اینجا دلالتش را می پذیرند همانطور
که کثیری از فقها دلالتش را پذیرفته اند.)

منها: رواية إسحاق بن يعقوب، قال: سألت محمد بن عثمان العمري أن يوصل لي كتاباً قد سألت فيه
عن مسائل أشكلت عليّ،

فورد التوقيع بخطّ مولانا صاحب الزمان (عليه السلام): «أما ما سألت عنه أرشدك الله و ثبتك إلى أن

قال: و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا، فإنّهم حجّتي عليكم و أنا حجّة الله»

الوسائل ٢٧: ١٤٠ / أبواب صفات القاضي ب ١١ ح ٩.

دومین روایت: **روایت حفص بن غیاث** است که از آن حق اجرای حدود برای فقیه را استفاده می
کند

حفص را بسیاری بزرگان من جمله نجاشی توثیق می کنند و مرحوم خویی در فقه گاهی توثیق می
کنند و گاهی خیر و در اینجا قبول میکنند که موثق است

و منها: رواية حفص بن غياث، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) من يقيم الحدود: السلطان أو

القاضي؟ «فقال: إقامة الحدود إلى من إليه الحكم»
الوسائل ٢٨: ٤٩ / أبواب مقدمات الحدود ب ٢٨ ح

١.

فإنّها بضميمة ما دلّ على أنّ من إليه الحكم في زمان الغيبة هم الفقهاء تدلّ على أنّ إقامة
الحدود إليهم و وظيفتهم.

سپس روایات مخالف را مطرح کرده و جواب می دهند:

ایشان ظاهراً روایات مخالف را فقط در دعائم و اشعثیات پید کرده اند
که روایت می فرماید: حکمرانی و اجرای حدود و نماز جمعه فقط با امام جایز است

جواب مرحوم خویی این است که:

هر دو کتاب فوق ضعیف السند است

و أمّا الاستدلال على عدم الجواز بما في دعائم الإسلام و الأشعثيات

عن الصادق (عليه السلام) عن آبائه عن علي (عليهم السلام): «لا يصلح الحكم و لا الحدود و

لا الجمعة إلّا بإمام» (٤).

ففيه: أنّ

ما في دعائم الإسلام لإرساله لم يثبت.

و أمّا الأشعثيات المعبر عنها بالجعفریات أيضاً فهي أيضاً لم تثبت.

جواب این روایات، به نظر ما این است که:

مراد از «امام» در این روایت، خصوص امام معصوم نیست

بلکه اعم از پیامبر و امام و ولی فقیه است که هر کدام در زمان خودشان «من الیه الحكم» و

به نوعی «امام» هستند.

بنابر این: نزد ما روایت دعائم و اشعثیات هم با ولایت فقیه منافاتی ندارد.

▪ آنچه مشهور شده مرحوم خویی ولایت فیه را قبول ندارند از غلطهای دنیا است.

● بلکه با مطالعه آثار ایشان می توان فهمید که نظر ایشان در بحث ولایت فقیه تغییر کرده

▪ یعنی: در حالی که در مصباح الفقاهه:

استیحا ش داشتند که ولایت را به فقیه نسبت دهند و تصرفات او را در حد بسیار محدود قبول داشتند

▪ اما: در متن منهاج الصالحین:

اول: در حدود اختیارات فقیه توسعه دادند و حتی اجازه جهاد ابتدائی را هم برای او قائل شدند اما از راه حسبه

سپس: بعد به تدریج برای اختیارات بعدی فقیه - در مورد اخذ جزیه و خمس و اجرای مراتب یدی امر به معروف و نهی از منکر - به فقیه اطلاق «الحاکم الشرعی» و «نایب الامام» کردند که نشان از توسعه دلیل ولایت فیه فراتر از حسبه نزد ایشان دارد زیرا با حسبه، نیابت و حاکم شرع درست نمی شود .

▪ و در نهایت در مبانی تکمله منهاج:

که در اواخر عمر شریفشان نوشته شده
حرف آخر را زده و تصریح به ولایت مطلقه فقیه می کنند
و به توقیع شریف و روایت حفص استناد می کنند
که در حوادث واقعه دستور به مراجعه به فقیه می دهد
و اجرای حدود را منحصر به ولی فقیه می دانند
و این حکم را مشهور و بدون مخالف معتنا به دانسته و روایات مخالف آن را جواب می دهند.

ایشان کتاب دیگری بعد از آن ننوشته اند که از این فتوایشان در آن دست بر داشته باشند .

در حدود بیست مساله از جهاد ، ایشان اذن ولی امر را در احکام مختلف جهاد لازم می دانند و از آنجا که ایشان جهاد ابتدائی را در زمان غیبت جایز می دانند معلوم می شود مرادشان از ولی امر اعم از امام معصوم و فقیه جامع شرایط است.

▪ بلکه در عمل، نیز هنگام قیام مردم عراق در سال ۱۴۱۱ به عنوان ولی فقیه در عرصه اجتماع وارد شدند

● در (ثوره شعبانیه) شیعیان عراق که به رهبری شهید سید محمد صدر آغاز شده بود

● در آن زمانی که آمریکا حمله اول را به عراق کرده بود(در سال ۱۹۹۱ م) و صدام ضعیف شده بود

● وارد قیام شیعیان عراق شدند و رهبری آن را بر عهده گرفتند

● و مجلس انقلابی را از علما و فضلا تشکیل داده و قیام را رهبری کردند

◆ کمیته ای نه نفره {یا هفت نفره} تشکیل دادند به رهبری خودشان و ۱۴ استان عراق که آزاد شده

بود را توسط کمیته های مردمی که زیر نظر این کمیته بودند اداره می کردند.

● البته قیام ایشان در عراق نتیجه نداد بر خلاف قیام امام خمینی در ایران که نتیجه داد

◆ از نظر قیام کار هردو یکی بود و هردو، حکایت از ولایت فقیه در امور حکومتی داشت

◆ هرچند از نظر نتیجه فرق داشت و یکی به پیروزی انجامید و دیگری متاسفانه شکست خورد.

◆ صدام با لشکریانش حمله کرد و با بمب شیمیایی و موشکهای اسکادبی به مناطق شیعه نشین حمله

کردو (شصت موشک به نجف شلیک کرد) مردم را در دسته های ۵۰۰ الی ۱۰۰۰ نفره تیرباران

کرد و غمگین ترین ایام عراق را رقم زد.(به نقل از امام جمعه نجف) و به گفته صاحب نظران در

این چند روز ۳۰۰ الی ۵۰۰ هزار نفر شهید شدند.

◆ حتی به حریمهای مقدس با توپ و تانک حمله کرد به طوری که تا شش ماه بعد از این حمله درهای

حریمها بسته بود تا رژیم توانست آثار جنایت خود را پاک کند و بعدرها را باز کرد.

◆ منبع: خبرگزاری حوزه به نقل از امام جمعه نجف اشرف:

<https://hawzahnews.com/x45G5>

● در پایان این انتفاضه، مرحوم خویی دستگیر و به بغداد برده شده و در کاخ صدام بین ایشان و صدام

ملاقاتی رخ می دهد که در تلویزیون پخش می شود و همین باعث خشم مردم عراق می گردد. که گمان

می کرده اند ایشان با اختیار خود به ملاقات صدام رفته.

● سید عبدالمجید خویی یکی از فرزندان آیت الله خویی در سال ۲۰۰۳ به دست افراد ناشناس در حرم امام امیر المومنین علیه السلام به طرز فجیعی کشته شد.

۱

۱